گام‌های شکل‌گیری نخستین مکتب حدیثی شیعه

سعید شفیعی*

چکیده

کوفه نخستین شهری است که شیعه و حدیث شیعه در آن پدید آمد، اما آغاز شکل‌گیری مکتب حدیثی شیعه را نمی‌توان به تاریخ ورود امیرالمؤمنین علی علیه السلام به کوفه بازگرداند. در این دوران، گرچه سخنان پربار امیرالمؤمنین و موضع‌گیری‌های آن حضرت در مسائل مختلف پیش روی کوفیان بود، اما آنان به آن حضرت مانند دیگر صحابهٔ پیامبر می‌نگریستند و حتی گاه نظریات صحابی مانند ابن‌مسعود را بر نظر ایشان ترجیح می‌دادند. در واقع، تشکیل نهاد نظام‌مند حدیثی و عقیدتی در شیعه سیری تدریجی را طی کرده است؛ حرکتی که از پیش از ورود امیرمؤمنان علی علیه السلام به کوفه آغاز شد و در دوران امام باقر علیه السلام به ثمر نشست. این حرکت هم‌زمان با دوران حکومت امویان است ـ که از بُعد بیرونی دوران تلخ شیعه محسوب می‌شود ـ با مجبور شدن امام حسن علیه السلام به صلح با معاویه و با شهادت امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ ق، و با مصیبت‌ها و رنج‌هایی که شیعیان در زندان‌ها و قتلگاه‌های حاکمان خونریزی همچون ابن‌زیاد و حجاج متحمل می‌شدند.
اولین گام‌های تشکیل مکتب حدیثی مستقل در شیعه، به معنای پیروی از نظر و عمل امام، در زمان صادقین علیهما السلام برداشته شد. شاید اولین گزارش مربوط به تشکیل نظامی فقهی و پیروی از دستورات امام در این زمینه، نامه‌ای است از هشام بن عبدالملک به یوسف بن عمر، والی کوفه، دربارهٔ زیدبن علی؛ و نیز سخن هشام دربارهٔ علاقهٔ کوفیان به امام باقر علیه السلام که می‌گفت: «این مرد پیامبر کوفه است»، در این زمان حداقل پنج شاخهٔ فکری در میان شیعیان وجود داشت: شیعهٔ سیاسی و مردمی، شاخهٔ معتدل فقیهان، شاخهٔ متکلمان شیعه، شاخهٔ غالیان و مفوّضه.
در این نوشتار ابتدا چگونگی شکل‌گیری مبانی حدیثی شیعه، و در ادامه شاخه‌های فکری شکل‌گرفته در نخستین مکتب حدیثی شیعه به بحث گذارده می‌شود.

واژگان کلیدی: مکتب، حدیث، شیعه، تشیع، صادقین علیهما السلام.

درآمد

«مکتب» در لغت، به معنای جایگاه تعلیم نوشتن یا جایگاه تعلیم[1] (به صورت مطلق) است. در گذشته اصطلاحاً به جایی مکتب می‌گفتند که در آن کودکان را تعلیم می‌کردند و خواندن و نوشتن می‌آموختند[2].

* کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث.

این مکان‌ها در مساجد بود، بعدها وقتی مدارس دینی دایر شد، در مدرسه مکانی را به مکتب تخصیص می‌دادند تا کودکان را برای مدرسه آماده کند.

امروزه این واژه به «مجموع اندیشه‌ها و افکار یک استاد گفته می‌شود که در جمعی نفوذ یافته باشد، یا یک نظر فلسفی و ادبی و جز اینها»[3]. افکار استاد توسط شاگردان مکتب دنبال می‌شود و مجموعاً اندیشه‌های اعضای مکتب جهت‌گیری همسویی داشته و ایدئولوژی مستقل و متفاوت با دیگر اندیشه‌ها پدید می‌آورند. بنابراین، وقتی واژهٔ «مکتب» با «حدیث» جمع شد، اندیشه‌های مذکور جهت حدیثی و روایی پیدا می‌کنند و به مجموعهٔ اندیشه‌هایی گفته می‌شود که در مبانی، اخذ و نقل حدیث دیدگاهی همسو داشته و ایدئولوژی حدیثی مستقل و متفاوت با دیگر اندیشه‌های حدیثی دارند.

عوامل تشکیل دهندهٔ یک مکتب را می‌توان در سه محور کلی بررسی کرد: نخست، مؤسس و آغازگر یک مکتب که می‌تواند فرد یا گروهی همسو در جهتی خاص باشند. مؤسس باید در اندیشه و تأثیرگذاری به اندازه‌ای قوی باشد که دیگر اعضای مکتب را با خود همراه گرداند. محور دوم، شاگردان و رهروان مؤسس مکتب هستند که وظیفهٔ نشر افکار مؤسس یا تقویت و دفاع از آن را بر عهده دارند. سومین محور در یک مکتب، استقبال و پذیرش محیطی است که مکتب در آن شکل می‌گیرد؛ زیرا بدون استقبال همگانی از یک مکتب، اندیشه‌های اعضا، هرچند پرمایه باشند، راه به جایی نخواهد برد و مکتب عقیم می‌ماند.

راه دستیابی به یک مکتب، با شناسایی مؤسس و اعضای مهم مکتب آغاز می‌گردد و به تدریج، از طریق گفته‌ها و آثار این افراد می‌توان به اندیشه‌های آنان دست یافت، سپس افکار مشترک در کنار هم گذاشته می‌شود تا ایدئولوژی مکتب فراچنگ آید. بررسی محیطی که مکتب در آن شکل گرفته، و نیز مقایسهٔ افکار اعضای مکتب با دیگر مکاتب و اندیشه‌ها، نیز در یافتن مشخصات و ویژگی‌های مکتب حایز اهمیت بسیاری است.

تولّد تشیع در کوفه

کتاب‌های لغت، «شیعه» را به معنی پیرو و یاور دانسته‌اند:

شیعة الرجل أی أتباعه و أنصاره؛

شیعهٔ مرد یعنی پیروان و یاورانش.[4]

در قرآن کریم نیز این واژه در این معنا به کار رفته است؛ مثلاً در داستان حضرت موسی ﷺ آمده است:

«فَوَجَدَ فِيها رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلانِ هذا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هذا مِنْ عَدُوِّهِ»؛[5]

---

۱. *مجمع البحرین*، ج۴، ص۱۸؛ تاج العروس، ج۱، ص۴۴۵.

۲. *لغت‌نامهٔ دهخدا*، ج۱۴، ص۲۱۳۸۴.

۳. همان.

۴. *تاج العروس*، ج۵، ص۴۰۵؛ *لسان العرب*، ج۷، ص۲۵۸.

حضرت موسی‌ﷺ در شهر دو مرد را با هم در زد و خورد یافت، یکی از پیروان او و دیگری از دشمنانش [بود].

در اصطلاح، شیعه به هر کس که ولایت علی‌ﷺ و اهل‌بیت او را پذیرفته، گفته می‌شود.[۶] شهرستانی تعریف کاملی از شیعه به دست می‌دهد:

شیعه کسانی هستند که از علی پیروی کردند و معتقد به امامت و خلافت وی هستند و این امامت را از طریق نص و وصیت، جلی یا خفی، می‌دانند. شیعه معتقدند که امامت از فرزندان علی خارج نمی‌شود و اگر چنین شد، یا به دلیل ظلم دیگران است و یا امام تقیه کرده است. امامت قضیهٔ مصلحتی نیست که به اختیار مردم باشد و آنان امام را نصب کنند، بلکه امامت از اصول و ارکان دین است و بر پیامبران شایسته نیست که از آن اغفال کنند یا آن را به مردم واگذارند. از اعتقادات عام شیعیان وجوب تعیین امام و تنصیص بر امامت، عصمت انبیاء و ائمه از همهٔ کبایر و صغایر، تولی و تبری در قول و فعل و عقد، مگر در حال تقیه است.[۷]

در این‌باره که آغاز پیدایش شیعه، به عنوان پیروان امام علی‌ﷺ، از چه زمانی است، نظریات گوناگونی بیان شده است[۸]. شیعیان، اغلب ظهور این مذهب را به وفات پیامبر اکرمﷺ و حتی زمان حیات آن حضرت می‌دانند. سعد قمی می‌نویسد:

اولین فرقه از فرق اسلامی فرقهٔ شیعه است که پیروان علی‌بن ابی‌طالب در زمان حیات پیامبرﷺ و بعد از آن بودند و آنان به دلبستگی به علی‌ﷺ و قول به امامت معروف هستند.

وی اولین شیعیان را چنین برمی‌شمرد: مقداد بن أسود، عماربن یاسر، أبوذر وسلمان[۹]. یعقوبی در تاریخ خود از تعدادی نام می‌برد که از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به علی‌ﷺ تمایل داشتند: عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید، مقداد بن عمرو، سلمان فارسی، أبوذر غفاری، عماربن یاسر، براء بن عازب و أبیّ بن کعب.[۱۰] روایات مربوط به ظهور تشیع در زمان رسول اکرمﷺ آن‌قدر زیاد است که سید حامد حسین کتاب مشهور خود، *عبقات الأنوار* را از آن پر کرده است[۱۱]. در کتاب *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة* بسیاری از صحابه‌ای که به امیر مؤمنان علی‌ﷺ إرادت و علاقه داشته‌اند، جمع‌آوری شده‌اند.[۱۲]

باید توجه داشت که ذکر الفاظی همانند «شیعة علی» در سخنان پیغمبر اکرمﷺ به معنای شیعة اصطلاحی نیست، بلکه لفظ «شیعة» در زمان آن حضرت و حتی تا مدت‌ها بعد، به معنای لغوی آن به

---

۵. سوره قصص، آیه۱۵.

۶. *مقدمه ابن خلدون*، ص۱۹۰.

۷. *الملل والنحل*، ج۱، ص۱۴۶ـ۱۴۷.

۸. *نشأة التشیع*، ص۲۵ـ ۷۸؛ *الشیعة فی التاریخ*، ص۳۹ـ۴۴.

۹. *المقالات والفرق*، ص۱۵.

۱۰. *تاریخ یعقوبی*، ج۲، ص۱۲۴.

۱۱. *أصل الشیعة وأصولها*، ص۱۹۲.

۱۲. *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة*، ص۴۱ـ ۴۵۲.

کار می‌رفته است. شاهد این سخن، به کار رفتن الفاظی مانند «شیعة آل أبی سفیان» در لسان اهل‌بیت علیهم‌السلام برای پیروان بنی‌امیه است[13]. بنابراین، نظریهٔ بالا گرچه نظری درست است و تکون تشیع به عصر پیامبر بازمی‌گردد؛ ولی بروز اجتماعی آن، به عنوان یک جریان مشخص فکری و سیاسی به مقطع زمانی بعد از رحلت پیامبر برمی‌گردد، به این معنی که ائمه علیهم‌السلام به تدریج و حسب شرایط جامعه ابعاد مختلف این فکر را تبیین کردند و این گونه نبود که از همان روز نخست همهٔ ابعاد فکری و اخلاقی تشیع بر همگان معلوم باشد.

در عین حال، شهر کوفه نخستین شهری است که شیعه و حدیث شیعه در آن پدید آمد. ریشه‌های محبت مردم کوفه به اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به پیش از زمان اقامت امیر مؤمنان علیه‌السلام در کوفه بر می‌گردد. به عقیدهٔ أبو زهره شیعه ابتدا در مصر و در عصر عثمان آغاز شد و سپس عراق را فرا گرفت.[14] بی‌تردید، وی در این عقیده به استناد شیعه به عبدالله بن سبأ نظر دارد که نااستواری این رأی در جای خود بحث شده است.

پیش از آغاز حرکت شیعه، صحابهٔ بزرگی همچون: أبوذر غفاری[15]، عمار بن یاسر[16]، مقداد بن عمرو[17]، و حذیفهٔ بن یمان[18]، مخالفت خود با عثمان و حمایت از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را اعلام کرده بودند. اما پیدایش شیعه در آغاز یک حرکت سیاسی و اعتراض آمیز بود که از کوفه آغاز شد[19]. بسیاری از یاران نزدیک امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از پیش از خلافت آن حضرت در کوفه و در زمرهٔ معترضان عثمان، و در واقع طالب عدالت بودند. طبری در وقایع سال سی و سوم هجری قمری از نه نفری نام می‌برد که در کوفه بر عثمان اعتراض داشتند و علیه سعید بن عاص، حاکم کوفه، قیام کردند و وی به دستور عثمان بن عفان آنها را به شام تبعید کرد. برخی از این افراد عبارت بودند از: مالک اشتر نخعی کوفی، صعصعة بن صوحان عبدی، کمیل بن زیاد نخعی و ثابت بن قیس بن مُنقع که رهبر و سخنگوی آنان مالک أشتر بوده است. سعید برای عثمان نوشت:

> گروهی از مردم کوفه بر تو و من عیب وارد می‌کنند و بر دینمان طعن می‌زنند، و می‌ترسم این امر استوار شود و تعدادشان زیاد گردد.

عثمان در جواب نوشت:

> آنها را نزد معاویه بفرست، و معاویه در آن زمان حاکم شام بود.

معاویه نیز، پس از مدتی، برای عثمان نوشت:

---

۱۳. *اللهوف فی قتلی الطفوف*، ص۷۱.

۱۴. *تاریخ المذاهب الاسلامیه*، ص۳۲.

۱۵. *تاریخ یعقوبی*، ج۲، ص۱۷۱ـ۱۷۲.

۱۶. همان، ج۲، ص۱۷۳.

۱۷. *تاریخ الطبری*، ج۳، ص۲۹۷.

۱۸. *تاریخ مدینة دمشق*، ج۴۳، ص۴۵۶.

۱۹. البته این مطلب با اعتراض تعدادی از اصحاب امیرالمؤمنین در پی ماجرای سقیفه منافاتی ندارد، زیرا در سقیفه، اعتراض به حرکت تبدیل نشد.

این افراد قصد فتنه دارند... اینان بسیاری از مردم کوفه را فاسد کرده‌اند و بیم آن دارم که اگر در شام بمانند، مردم شام را فریفته و جادو کنند... .

عثمان دستور داد آنان را به کوفه بازگردانند. طولی نکشید که از کوفه به «حِمص»، محل حکومت عبدالرحمن بن خالد بن ولید، تبعید شدند. حاکم شهر آنان را نزدیک ساحل جای داد و برایشان مقرری تعیین کرد. طبری به نقلی دیگر این گروه را از اشراف عراق نام برده و چنین برمی‌شمرد: مالک بن حارث أشتر، ثابت بن قیس نخعی، کمیل بن زیاد نخعی، زید بن صوحان عبدی، جندب بن زهیر غامدی، جندب بن کعب أزدی، عروة بن جعد وعمرو بن حَمِق خُزاعی.[۲۰]

امیر المؤمنین علی؈ پیش از ورود به کوفه مردم آنجا را گرامی می‌داشت و آنها را دوست‌دار خویش می‌شمرد و حتی در اواخر حکومت و اندکی پیش از شهادت، با این‌که از کوفیان دل‌آزرده بود، آنها را از همهٔ مسلمانان برتر و برگزیده‌تر می‌خواند.[۲۱] البته بی‌وفایی‌ها و عهدشکنی‌های فراوان مردم کوفه آن‌قدر مشهور است که این مدح و ستایش‌ها را بی‌رنگ کرده است. عتاب‌ها و نارضایتی امیر مؤمنان؈ از مردم کوفه، به خصوص پس از جنگ نهروان، به دلیل همین روحیهٔ مردم کوفه است. بسیاری از این نامردمی‌ها و عتاب‌های امیر مؤمنان؈ در کتب تاریخی و روایی گرد آمده است.[۲۲] از این‌رو، اکثریت مردم کوفه را در این زمان نمی‌توان شیعهٔ علی نامید و شیعیان آن حضرت بسیار اندک‌اند. به فرمودهٔ امام باقر؈ در میان یاران و بیعت کنندگان با امیر مؤمنان؈ تنها پنجاه نفر از آنها علی؈ را به عنوان امام می‌شناختند.[۲۳] این عده افرادی همچون عمار یاسر، حذیفة بن یمان، محمد بن أبی بکر، مالک أشتر، حجر بن عَدیّ و میثم تمّار بودند.

باید توجه داشت که گرچه مذهب شیعه در کوفه پدید آمد و در آغاز یک حرکت سیاسی بود، اما این مطلب منافاتی با آنچه شیعه از شواهد تاریخی درباره اصل نظریه امامت از زمان رسول خداﷺ مطرح کرده و کسانی از صحابه بدان معتقد بودند، ندارد. ریشه‌های تشیع اعتقادی از آغاز در میان صحابهٔ نزدیک پیامبرﷺ و یاران مخلص امیر مؤمنان وجود داشته است. صحابهٔ بزرگ با توجه به روایات پیامبر اکرمﷺ، علی بن ابی‌طالب؈ را وصیّ رسول خدا و باب علم آن حضرت می‌دانستند و اطاعت از ایشان را لازم می‌شمردند. سلمان فارسی علی؈ را صاحب «علم المنایا و علم الوصایا» دانسته[۲۴] و گفته است:

با رسول خداﷺ بیعت کردیم که خیرخواه مسلمانان باشیم و علی بن ابی‌طالب را امام و ولی خود قرار دهیم.[۲۵]

أبوذر پیروی از آن حضرت را لازم شمرده است.[۲۶] عمار یاسر در جنگ صفین و در مناظره با عمرو بن عاص، حدیث غدیر را یادآوری کرده است[۲۷]. أبو سعید خدری ولایت علی بن ابی‌طالب؈ را واجبی دانسته که مردم آن را ترک نمودند[۲۸]. نظیر چنین سخنانی را از بسیاری از صحابه می‌توان دید[۲۹].

---

۲۰. *تاریخ الطبری*، ج۳، ص۳۶۵_۳۶۷.

۲۱. *الغارات*، ج۲، ص۶۲۵.

۲۲. برای نمونه، ر.ک: *وقعة صفین*، ص۶ _۷؛ *أنساب الأشراف*، ج۲، ص۳۷۹؛ *نهج‌البلاغة*، خطبهٔ ۷۰؛ *الارشاد*، ج۱، ص۲۸۳.

۲۳. *رجال الکشی*، ج۱، ص۲۶.

۲۴. همان، ص۷۸.

۲۵. *امالی الطوسی*، ص۱۵۵؛ *کشف الغمة*، ج۲، ص۱۶.

علاوه بر این، یاران مخلص امیر مؤمنان چون مالک اشتر نیز به وصایت و امامت آن حضرت تصریح کرده‌اند. مالک در سخنان خود در هنگام بیعت با امیر مؤمنان علی﵇ ایشان را «وصیّ الأوصیاء و وارث علم الأنبیاء» خوانده است[۳۰]. صعصعه، از آن حضرت بـه «الـولیّ التقـیّ الجـواد ...»[۳۱] یـاد کـرده و سـودهٔ همدانی، از زنان شجاع قبیلهٔ همدان، عبارات «الإمام، أخو النبیّ، علـم الهـدی و منـارة الإیمـان»[۳۲] را در وصف ایشان به کار برده است.

از سوی دیگر، بیشتر یاران امیر مؤمنان در کوفه بودند و می‌توان دریافت که ریشه‌های تشیع اعتقادی در کوفه از آغاز و پیش از اقامت علی﵇ وجود داشته است، ولی این نهال سال‌ها بعد بـه درخـت تنومنـد شیعه تبدیل شد.

بیداری مردم کوفه پس از شهادت امام حسین﵇

در زمان امام حسن﵇ شیعیان آن حضرت همچنان گروهی معترض بودند که حکومـت امـام علـی﵇ را پذیرفته و با گرایش عثمانی مخالف بودند، اما هنوز دو خلیفهٔ نخست را بر دیگر صحابه تفضیل می دادند. ابن‌شوذب از لیث بن أبی سلیم (ت ۱۴۳ ق) نقل می کند که وی گفت:

> شیعیان نخستین را در کوفه درک کردم و آنان هیچ کس را بر أبوبکر و عمر تفضیل نمی‌دادند.[۳۳]

معاویه پس از صلح با امام حسن﵇ زیاد بن سمیه را به حکومت کوفه گماشت. زیـاد کـه شـیعیان را خوب می‌شناخت، آنها را تحت نظر قرار می‌داد یا به قتل می‌رسانید. در همین زمان «حُجر بـن عَـدیّ» و یارانش به سبب سرباز زدن از لعن علی بن ابی‌طالب﵇ و خروج بر حاکم مسلمانان به شهادت رسـیدند و پس از آن شعار «لا صلاة إلا بلعن أبی تراب» بر همه جا سایه افکند[۳۴]. امام حسن﵇ در این زمان بـرای حفظ خون شیعیان دست به حرکت نزدند و در جواب آنها که به صلح معترض بودند، فرمود:

> ... **فصالحت بقیاً علی شیعتنا خاصّة من القتل.**[۳۵]

شیعیان خالص در این زمان بسیار اندک بودند و دیگر اطرافیان تنها تمایلات علـوی داشـتند[۳۶]. حتـی عده‌ای از همین اطرافیان بودند که بر امام﵇ حمله برده و ایشان را مجروح کردند و پس از این‌کـه امـام

---

۲۶. *تاریخ مدینة دمشق*، ج۴۲، ص۴۱.

۲۷. *وقعه صفین*، ص۲۳۸.

۲۸. *الامام الصادق﵇ والمذاهب الاربعه*، ج۱، ص۲۳۸.

۲۹. همان، ج۶، ص۳۹۴ـ۳۹۶؛ *موسوعة الإمام علی بن أبی‌طالب﵇*، ج۸، فصل ششم: «علی عن لسان أصحاب النبی»؛ *مواقف الشیعة*، ج۱ـ۳.

۳۰. *تاریخ یعقوبی*، ج۲، ص۱۷۹.

۳۱. *مواقف الشیعة*، ج۲، ص۳۱۶؛ *موسوعة الإمام علی بن أبی‌طالب﵇*، ج۸، ص۳۶۴.

۳۲. *بلاغات النساء*، ص۳۰.

۳۳. *میزان الاعتدال*، ج۳، ص۴۲۱؛ *سیر أعلام النبلاء*، ج۶، ص۱۸۲.

۳۴. *تاریخ الطبری*، ج۴، ص۲۰۵؛ *تاریخ یعقوبی*، ج۲، ص۲۳۰؛ *تاریخ مدینة دمشق*، ج۸، ص۲۵؛ *شرح نهج‌البلاغة* ابن أبـی الحدیـد، ج۷، ص۱۳۲.

۳۵. *الأخبار الطوال*، ص۲۲۰.

برای مداوا در منزل سعد بن مسعود، عموی مختار ثقفی، اقامت کرد، مختار از عموی خود خواست تا امام را به معاویه تسلیم کند تا خراج جوخی را به دست آورد، ولی سعد وی را به شدت سرزنش کرد و گفت:

قبح الله رأيك، أنا عامل أبيه وقد ائتمنني وشرّفني، وهبني بلاء أبيه، ءأنسى رسول الله صلی الله علیه و آله ولا أحفظه في ابن ابنته وحبيبته.[37]

این نقل نشان می‌دهد که شیعیانی چون سعد بن مسعود همچنان به وفاداری خود پایبند بودند. برخی قبایل شیعی کوفی نیز بر پیمان خود با علی علیه السلام پایبند بودند و امام حسن علیه السلام در هنگام مجروح شدن آنان را فرا خواند:

أين ربيعة و همدان.[38]

پس از شهادت امام حسن علیه السلام شیعیان کوفه نامهٔ تسلیتی به امام حسین علیه السلام نوشتند. در آن نامه آمده بود که درگذشت امام از یکسو برای تمامی امت و از سوی دیگر برای تو و «هذه الشيعة خاصّة» مصیبت است. آنان در این نامه با القاب «ابن‌الوصيّ»، «علم الهدی» و «نور البلاد» از امام مجتبی علیه السلام یاد کرده‌اند[39]. تعبیرات موجود در این نامه، همانند برخی عبارات در سخنان صحابه و یاران مخلص امام علی علیه السلام است که پیش از این از آن سخن رفت و گویای نوعی تشیع اعتقادی است، ولی این‌که دقیقاً آنان از این الفاظ چه چیزی می‌فهمیدند، به درستی مشخص نیست؛ زیرا تفکر شیعی به عنوان نهادی اعتقادی و حقوقی تنها از زمان امام باقر علیه السلام به منصهٔ ظهور رسید. آنچه می‌توان به عنوان عقاید شیعه از دوران امام علی علیه السلام تا زمان امام سجاد علیه السلام در نظر گرفت، بیشتر مربوط به مخالفت‌های سیاسی با گرایش عثمانی است. در واقع، هر چه بیشتر از شهادت امام علی علیه السلام می‌گذشت، مردم کوفه بیشتر از گرایش عثمانی متنفر می‌شدند و تحت تأثیر امامان و یاران نزدیک آنها، «علويّ الرأی» می‌شدند. مخالفت با عثمان و بد نامی وی در این شهر از همان عصر امام علی علیه السلام تا به اندازه‌ای بود که به نقل جریر بن عبدالحمید از مغیره، عديّ بن حاتم، جرير بن عبدالله بجلی و حنظلة کاتب کوفه را ترک کردند و گفتند:

در شهری که رسماً به عثمان دشنام می‌دهند نخواهیم ماند.[40]

در این باره که چرا کوفیان امام حسین علیه السلام را در کربلا تنها گذاشتند، علل مختلفی بیان شده است. شاید مهم‌ترین علت همان ترسی است که فرزدق شاعر در جواب امام حسین علیه السلام در راه کوفه به آن حضرت عرض کرد و گفت:

يابن رسول الله إنّ قلوب النّاس معك و سيوفهم عليك ... .[41]

---

۳۶. *نشأة الشيعة الإمامية*، ص۶۹

۳۷. *تنزيه الأنبياء*، ص۲۲۲؛ *بحارالأنوار*، ج۴۴، ص۲۸.

۳۸. *الأخبار الطوال*، ص۲۱۷.

۳۹. *تاريخ يعقوبي*، ج۲، ص۲۲۸.

۴۰. *تاريخ بغداد*، ج۱، ص۲۰۴؛ *تهذيب الكمال*، ج۱۹، ص۵۳۱.

از این‌رو، امام حسین علیه السلام حتی در آخرین سخنانش آنان را شیعهٔ ابوسفیان خواند:

یا شیعة آل أبی سفیان! إن لم یکن لکم دین ولا تخافون المعاد فکونوا أحراراً فی دنیاکم.[۴۲]

تنها پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش ـ که بیشتر این عده نیز کوفی بودند، از جمله: حبیب بن مظاهر، زهیر بن قین، عمرو بن خالد صیداوی، مجمع العائذی و فرزندش، جنادة بن حارث سلمانی، نافع بن هلال، عمرو بن قرضة بن کعب أنصاری، یزیدبن مهاصر، عبدالله بن عمیر کلبی و... بود که شیعیان کوفه به خود آمدند. در این هنگام شیعه رسماً اعلام موجودیت کرد و در منزل سلیمان بن صُرَد خُزاعی جمع شدند و او را به عنوان رهبر قیام برگزیدند. در کتب تاریخی از وی با عنوان «شیخ الشیعة»[۴۳] یاد شده است و این نشان‌دهندهٔ خاص شدن این اسم برای شیعیان است.

در زمان امام سجاد علیه السلام اغلب شیعیان در مکه و مدینه بودند و کوفه که مرکز گرایش‌های شیعی بود، از طرف حاکمان به شدت مورد حمله قرار می‌گرفت و عدّهٔ اندکی از شیعیان باقی مانده در این شهر جرأت ابراز وجود نداشتند. در این زمان با پدید آمدن نهضت توابین و نهضت مختار انحرافاتی در عقاید شیعیان به وجود آمد و فرقهٔ کیسانیه از مسیر تشیع جدا شد. امام سجاد علیه السلام علیه غلات موضع‌گیری کردند و این نشان دهندهٔ وجود انحراف در میان شیعیان عراق است. ایشان خطاب به گروهی از مردم عراق فرمودند:

أحبّونا حبّ الإسلام و لا ترفعونا فوق حدّنا.[۴۴]

همچنین أبو خالد کابلی، از یاران نزدیک امام سجاد علیه السلام از آن حضرت نقل می‌کند:

إنّ قوماً من شیعتنا سیحبّونا حتی یقولوا فینا ما قالت الیهود فی عزیر وما قالت النصاری فی عیسی بن مریم، فلاهم منا ولا نحن منهم.[۴۵]

اولین قدم‌های فقهی شیعه در این زمان و توسط این امام بزرگوار برداشته شد. امام سجاد علیه السلام جملهٔ «حیّ علی خیر العمل» را در أذان می‌آورد و وقتی مورد اعتراض قرار گرفت، فرمود:

هو الأذان الأوّل.[۴۶]

شکل‌گیری نخستین مکتب حدیثی شیعه

آغاز شکل‌گیری اولین مکتب حدیثی شیعه را نمی‌توان به تاریخ ورود امیرالمؤمنین علی علیه السلام به کوفه بازگرداند، زیرا در این دوران، گرچه سخنان پربار امیرالمؤمنین و موضع‌گیری‌های آن حضرت در مسائل

---

۴۱. *مقاتل الطالبیین*، ص۷۳؛ *مقتل الحسین* علیه السلام، ص۶۹

۴۲. *اللهوف فی قتلی الطفوف*، ص۷۱.

۴۳. *تاریخ الطبری*، ج۴، ص۴۳۴؛ *مقتل الحسین* علیه السلام، ص۲۵۰.

۴۴. *طبقات ابن سعد*، ج۵، ص۲۱۴؛ *روضة الواعظین*، ص۱۹۷.

۴۵. *اختیار معرفة الرجال*، ج۱، ص۳۳۶، ش۱۹۱.

۴۶. *سنن بیهقی*، ج۱، ص۴۲۵؛ *المصنف* ابن أبی شیبة، ج۱، ص۲۴۴؛ *سنت و بدعت در اذان از دیدگاه روایات و فقه اهل سنن*، ص۱۱.

مختلف پیش روی کوفیان بود، اما آنان به آن حضرت مانند دیگر صحابهٔ پیامبر می‌نگریستند و حتی گـاه نظریات صحابی مانند ابن‌مسعود را بر نظر ایشان ترجیح می‌دانند. مردم کوفه محبّ علـی ﷺ بودنـد، امـا این محبت اغلب از قلب‌ها فراتر نمی‌رفت. از سوی دیگر، عده‌ای از یـاران مخلـص آن حـضرت حرکـت حدیثی خود را سال‌ها پیش از ورود امیرالمؤمنین به کوفه آغاز کرده بودند. این عدهٔ اندک سخنان ایـشان را همچون درّ گرانبها می‌دانستند و به گردآوری آن مشغول بودند.

در واقع، تشکیل نهاد نظام‌مند و عقیدتی در شیعه سیری تدریجی را طی کرده اسـت. حرکتـی کـه از پیش از ورود امیرمؤمنان ﷺ به کوفه آغاز شد و در دوران امام باقر ﷺ به ثمر نشست. این حرکت هم‌زمان با دوران حکومت امویان است که از بعد بیرونی دوران تلخ شیعه محسوب می‌شود ـ با مجبور شدن امـام حسن ﷺ به صلح با معاویه و با شهادت امام حسین ﷺ در سال ۶۱ ق، و با مصیبت‌ها و رنـج‌هـایی کـه شیعیان در زندان‌ها و قتلگاه‌های حاکمان خونریزی همچون ابن‌زیاد و حجاج متحمل می‌شدند. امویان در برابر علویون سیاستی بی‌رحمانه داشتند، و از این‌رو، علویون همواره یا در حال قیام بودند و یا اندیـشهٔ آن را در سر می‌پروراندند.[۴۷] اما، جنبش‌های برخاسته از شیعه (توابین) یا در سایهٔ شعار انتقام خون حسین ﷺ نیز توفیق چندانی حاصل نمی‌کردند.

از سوی دیگر و از دیدگاه درونی در زمانی هستیم که هنوز بنیان اعتقادی شیعه، بـه معنـای امامـت و رهبری دینی، شکل نگرفته است. در این دوران، شیعیان کوفه، بیش از آن‌که با این مفاهیم آشـنا باشـند، در امید پایان روزهای تلخ سختی‌ها هـستند و آرزوی رجعـت علـی ﷺ و حـسین ﷺ را در دل دارنـد یـا منتظر منتقم خون او هستند. دربارهٔ انتشار فرهنگ اهل‌بیت ﷺ در این دوران، اطلاعات ما نـسبتاً انـدک است، زیرا عوامل مختلف در این جریان دست‌اندرکار بوده، که مهم‌ترین آنها را باید در تعقیب و شکنجه و آزار شیعیان دانست. به علاوه حکومت اموی خود علاقه‌ای به مسائل علمی نـشان نمـی‌داد، بـا ملاحظـه تمامی این مشکلات، باز هیچ‌گاه رابطهٔ شیعیان با امامت قطع نشد، بلکه شواهد انکارناپـذیری بـر رشـد و توسعهٔ آن در دست است. به گفته ابومخنف:

> پس از شهادت امام حسن ﷺ چهل هزار نفر از مردم کوفه، نامهٔ تسلیتی بـه امـام حـسین ﷺ نوشتند.

که خود بیانگر این رابطهٔ عمیق و گسترده است.

شهادت حجربن عدی و یارانش به دستور معاویه، و همچنین شهادت و زنـدانی شـدن صـدها نفـر از شیعیان به دست زیاد بن ابیه و فرزندش، عبیدالله، و نیز سنگباران شدن زیاد در اولین سـخنرانی بـر فـراز منبر مسجد که در همان جلسه دست هشتاد نفر را برید! و آن همه ظلم حجاج بن یوسف بر سر شـیعیان، به طوری که مردم از ترس نمی‌توانستند نام اهل‌بیت را برای فرزندانشان انتخاب کنند[۴۸]، همگی حاکی از شیوع فرهنگ اصیل اهل‌بیت ﷺ در میان مردم کوفه است.

۴۷. *ضحی الاسلام*، ج۳، ص۲۷۸.

۴۸. همان، ج۳، ص۲۸۰.

به هر حال، در این زمان هنوز شیعه دارای مکتبی مشخص و متمایز در علم و فرهنگ نیست، و نمی‌توان مکتب یا روشی خاص در تفسیر، فقه، و دیگر علوم اسلامی برای آنان در نظر گرفت. اساساً به جز در فقه که شیعیان از عهد صادقین علیهما السلام روشی متفاوت با اهل‌سنت در پیش گرفتند ـ در علومی همچون قرائت، ادبیات، تاریخ و... شیعه و اهل‌سنت در کوفه بسیار به هم نزدیک بودند. همچنین، گرچه در دوران امامت ائمهٔ بعدی، بویژه امام سجاد علیه السلام و توسط آن حضرت گام‌هایی در نظام فقهی و حقوقی شیعه برداشته شد، اما در این زمان هنوز شیعیان با فرهنگ اهل‌بیت علیهم السلام و نیاز به پیروی از آنان در مسائل دینی آشنا نبودند.

شاید اولین گزارش مربوط به تشکیل نظامی فقهی و پیروی از دستورات امام در این زمینه، نامه‌ای است از هشام بن عبد الملک به یوسف بن عمر، والی کوفه، دربارهٔ زیدبن علی که در این نامه آمده است:

> از علاقه و محبت مردم کوفه به این خاندان آگاهی داری و می‌دانی که آنان را در جایگاه خود قرار نمی‌دهند، زیرا کوفیان اطاعت این خاندان را بر خود فرض می‌دانند و شرائع دینی خود را از آنان می‌گیرند و گمان می‌کنند آنها به همهٔ هستی علم دارند... .[۴۹]

همچنین در روایتی از امام صادق علیه السلام که کلینی و کشی رحمه الله نقل کرده‌اند، تصریح شده است که شیعیان تا پیش از امام باقر علیه السلام بجز آنچه از اهل‌سنت فرا گرفته بودند، چیزی از حلال وحرام نمی‌دانستند، تا این‌که امام باقر علیه السلام باب علم را برای آنها گشود و امور را بیان کرد، و از آن به بعد، دیگران در مشکلات دینی خود نیازمند شیعیان بودند...[۵۰] از این روایت بر می‌آید که شیعیان تا زمان امام باقر علیه السلام تعالیم فقهی و عملی مخصوص به خود نداشتند و از فقه رایج اهل‌سنت پیروی می‌کردند. اغلب مردم کوفه، حتی در زمان امام صادق علیه السلام و پس از آن، از نظریات فقهی أبو حنیفه، سفیان ثوری و ابن أبی لیلی پیروی می‌کردند.[۵۱]

به هرحال، اولین گام‌های تشکیل مکتب حدیثی مستقل در شیعه، به معنای پیروی از نظر و عمل امام، در زمان صادقین علیهما السلام برداشته شد. موقعیت علمی این دو امام بزرگوار سبب می‌شد تا بسیاری از علمای شیعه و اهل‌سنت در محضر آنها حضور داشته باشند و از آنان حدیث اخذ کنند. در این میان، مردم کوفه شیفتهٔ اهل‌بیت علیهم السلام بودند. دربارهٔ علاقهٔ کوفیان به امام باقر علیه السلام از هشام بن عبدالملک نقل شده است که می‌گفت:

> این مرد (امام باقر علیه السلام) پیامبر کوفه است.[۵۲]

این نقل نشان می‌دهد که مردم کوفه در این زمان امام باقر علیه السلام را پیشوای دینی و راهنمای خود در تشریع می‌دانستند. همچنین نقل شده است که وی تعبیر «المفتون به أهل العراق» را برای آن حضرت

---

۴۹. *تاریخ الطبری*، ج۵، ص۴۸۹.

۵۰. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۷۲۴ (در شرح حال أبو الیسع)؛ *الکافی*، ج۲، ص۲۰.

۵۱. ر.ک: *حصر الاجتهاد*، ص۹۴؛ *فرائد الأصول*، ج۴، ص۱۳۵.

۵۲. *الکافی*، ج۸، ص۱۲۰؛ *مناقب آل أبی طالب*، ج۳، ص۳۲۹.

به کار می‌برده است.[۵۳] در برخی نقل‌ها نیز تعبیر «إمام أهل العراق» برای آن حضرت به کار رفته است[۵۴]. «مفتون»، شیفتگی و علاقهٔ فراوان را می‌رساند و «إمام» به معنای علم فراوان و پیشوایی در امور دینی است و برای پیشوایان مذهبی به کار رفته است.[۵۵]

در این زمان، برخی از شیعیان کوفه خواستار قیام علیه حکومت بودند، اما این امر به دلیل فشار حکومت و عدم شرایط لازم برای قیام ممکن نبود. البته عدم پذیرش این دعوت‌ها دلیل مهم‌تری نیز داشت، و آن سوابق تاریخی غیرقابل اعتماد مردم کوفه بود. از برید عجلی نقل شده است که گفت: به امام باقر علیه السلام گفتند:

> اصحاب ما در کوفه بسیارند، اگر به آنها امر کنید از شما پیروی خواهند کرد. امام علیه السلام فرمود: آیا می‌توانید از جیب برادرتان آنچه نیاز دارید بردارید، گفتند: نه، امام پاسخ داد: آنها نسبت به خونشان بخیل‌تر هستند.[۵۶]

امامت امام صادق علیه السلام (۸۳ ـ ۱۴۸ ق)

امامت ششمین امام شیعه در حدّ فاصل به وجود آمدن فرقه‌های مختلف شیعه ـ که اغلب ریشه در عراق و بویژه کوفه داشت ـ واقع شد و امام علیه السلام وظیفهٔ مهم صیانت شیعیان از انحرافات را در رأس برنامه‌های خویش قرار داد. در این زمان بیشترین شیعیان در کوفه بوده‌اند. کثرت عجیب راویان کوفی از امام صادق علیه السلام شاهدی بر این مطلب است. در کتاب رجال *الطوسی* گاه ده‌ها راوی پشت سر هم قرار دارند که وصف مشترک آنها «کوفی» بودن است.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام در مدینه بوده و شیعیان کوفه برای دیدار با امام خود به مدینه سفر می‌کرده‌اند. بهترین موقعیت برای این دیدارها مراسم حجّ بوده است و همه ساله در موسم حجّ بسیاری از شیعیان با ائمه علیهم السلام ملاقات کرده و مسائل خود را مطرح می‌نمودند! چنان‌که امام رضا علیه السلام نقل أخبار ائمه علیهم السلام به دیگر شهرها را از فواید حجّ دانسته‌اند.[۵۷] هشام بن حکم می‌گوید:

> در منی از امام صادق علیه السلام پانصد سؤال پرسیدم و گفتم آنان چنین می‌گویند و امام در مورد هر مسئله می‌فرمودند: تو هم این‌گونه پاسخ بده.[۵۸]

علاوه بر آن، امام صادق علیه السلام به دلایلی مدتی کوتاه در عراق به سر برده‌اند. این جابه‌جایی از مدینه به کوفه یا هاشمیه (شهر بنا شده در نزدیکی کوفه به دست سفّاح عباسی[۵۹]) در زمان منصور عباسی و

---

۵۳. *تاریخ مدینة دمشق*، ج۵۴، ص۲۷۹؛ *سیر أعلام النبلاء*، ج۴، ص۴۰۵.

۵۴. *الکافی*، ج۶، ص۳۴۹.

۵۵. مثلاً برای أبو حنیفه ر.ک: *المجدی فی أنساب الطالبیین*، ص۹۴؛ برای سفیان ثوری: *الجرح والتعدیل*، ج۱، ص۶۶ و برای ابن أبی داود، صاحب سنن: *تذکرة الحفاظ*، ج۲، ص۷۶۸.

۵۶. *الاختصاص*، ص۲۴.

۵۷. *ثواب الأعمال*، ج۱، ص۲۷۳؛ *عیون أخبار الرضا* علیه السلام، ج۱، ص۱۲۶.

۵۸. *الکافی*، ج۱، ص۲۶.

۵۹. *معجم البلدان*، ج۵، ص۳۸۹.

احتمالاً بیش از یک بار بوده است.[۶۰] به احتمال قوی، یکی از مهم‌ترین نتایج این سفرها ارتباط با شیعیان کوفه و پاسخ به سؤالات و مشکلات آنان بوده است؛ مثلاً أبان بن تغلب در این سفر همراه امام بوده و آن حضرت محل قبر امیرالمؤمنین علی ﷺ را به وی نشان داده است.[۶۱] و در یکی از همین سفرها به حیره بوده است که ابوحنیفه، به دستور منصور و برای تحقیر امام، نزد آن حضرت آمده و چهل سؤال دشوار مطرح کرده، و امام ﷺ همهٔ سؤالات را به شکل:

أنتم تقولون فیها کذا و کذا وأهل المدینة یقولون کذا و نحن نقول کذا فربما تابعنا و ربما تابع أهل المدینة و ربما خالفنا جمیعا.

پاسخ داده‌اند. و پس از این مناظره بود که ابوحنیفه می‌گفت:

ما رأیت أحداً أفقه من جعفر بن محمد.[۶۲]

در این زمان شیعه دارای نهاد اعتقادی ـ فقهی مشخّص بود، به طوری که مردم عراق ایشان را به عنوان امام پذیرفته و زکات خود را به آن حضرت می‌دادند و یکی از دلایلی که در سال ۱۴۷ ق، منصور عباسی را وادار کرد امام صادق ﷺ را به دربار خلافت آورد، همین مطلب بود.[۶۳] تأثیر امام صادق ﷺ بر مذهب و عقاید شیعه آن‌قدر آشکار است که مذهب شیعه به جهت انتساب به ایشان جعفری خوانده می‌شود و نیازی به بحث از آن نیست، اما آنچه در اینجا شایان ذکر است، دسته‌بندی‌هایی است که در این زمان در میان شیعیان کوفه به وجود آمده بود، و ائمه ﷺ را دچار مشکلات فراوان می‌کرد و تشخیص درستی روایات صادقین ﷺ را در اعصار بعدی با سختی‌های بسیار مواجه نمود.

دسته‌بندی‌های راویان شیعه

شناخت شاخه‌ها و دسته‌بندی راویان شیعه، و افکار و معتقدات هر دسته، در جهت شناخت فضای صدور و زمینه‌های پیدایش روایات شیعی، و علل تضعیف برخی راویان بزرگ، و مهم‌تر از همه در تشخیص روایات صحیح از سقیم، اهمیت به سزایی دارد. با وجود این، در میان کتب فراوانی که دربارهٔ پیدایش تشیع و سیر تاریخی آن پدید آمده، هیچ اشاره‌ای به این مبحث نمی‌یابیم. تنها، استاد محقق دکتر سیدحسین مدرسی در برخی کتب خویش،[۶۴] به صورت پراکنده، به برخی از شاخه‌های موجود از دوران امویان اشاره کرده و برخی از اعتقادات آنان را برشمرده‌اند. ما با حفظ امانت از ایشان، و افزودن شاخه‌ها و عناوین نو، و نیز مصادیق جدید و بعضی استدلالات لازم، به شاخه‌های شیعه در دوران امام باقر و امام صادق ﷺ اشاره می‌کنیم.

۶۰. ر.ک: *الکافی*، ج۶، ص۴۴۵، ح۳.

۶۱. *کامل الزیارات*، ص۸۳؛ *الکافی*، ج۴، ص۵۷۲؛ *فرحة الغری*، ص۸۶.

۶۲. ر.ک: *الکامل فی ضعفاء الرجال*، ج۲، ص۱۳۲؛ *تهذیب الکمال*، ج۵، ص۷۹؛ *الإرشاد*، ص۱۹۰ (و شگفت از ابن عدی که نام امام صادق ﷺ را در فهرست ضعفا ذکر می‌کند؟!).

۶۳. *مطالب السؤول فی مناقب آل الرسول* ﷺ، ص۱۱۵ـ ۱۱۶؛ *کشف الغمة*، ج۲، ص۳۷۱؛ *وفیات الأئمة*، ص۲۴۱.

۶۴. *مقدمه‌ای بر فقه شیعه* (کلیات و کتابشناسی)، ص۳۰ـ۳۳؛ *مکتب در فرایند تکامل* (به شکل پراکنده)؛ *میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری*، دفتر اول، فصل دوم، ص۶۷ و ۱۲۰ و ۱۳۰ و... .

به نظر می‌رسد در عصر صادقین علیهما السلام حداقل پنج شاخهٔ فکری در میان راویان شیعه وجود داشت که آنها را به ترتیب سیر تاریخی بررسی خواهیم کرد:

۱. شیعه سیاسی و مردمی

گرچه تشیع در قالب حرکتی ضد عثمان آغاز شد، اما دامنهٔ اعتراضات به تدریج به دو خلیفهٔ نخست نیز کشیده شد. اکنون بسیاری از شیعیان (عمدتاً در کوفه) به این باور می‌رسند که تاریخ بلافاصله پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله دچار نوعی انحراف شد. در این نگاه خلافت عثمان و پس از آن حکومت بنی امیه چیزی جز نتیجهٔ منطقی همان انحراف نخستین نبوده است. در خبری از ابو حنیفه نقل شده است که وی به امام صادق علیه السلام اظهار کرد: بیش از ده هزار نفر از مردم کوفه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را لعن می کنند، اگر ممکن است آنان را از این کار بازدارید و امام فرمود: آنها حرف مرا نمی‌پذیرند.[۶۵] این نقل نشان می‌دهد که در آن دوره هنوز بسیاری از شیعیان مردمی کوفه به لزوم اطاعت از امام آشنا نبودند.

البته، موضع امام باقر علیه السلام در قبال مسأله دو خلیفهٔ اول به درستی مشخص نیست. ابن‌سعد به نقل از جابر روایت می‌کند که امام باقر علیه السلام سبّ دو خلیفهٔ اول را شیوهٔ اهل‌بیت علیهم السلام نمی‌دانست و دوستی و استغفار برای آنان را توصیه می‌فرمود.[۶۶] مزی و ذهبی نیز روایاتی با مضامین مشابه نقل کرده‌اند.[۶۷] برخی از کوفیان معتقد بودند که امام باقر علیه السلام رأی حقیقی خود را در این‌باره پنهان می‌کرد.[۶۸] از سوی دیگر، روایاتی از آن حضرت در مقابل روایات اهل‌سنت وارد شده و علامه مجلسی بیشتر این روایات را نقل کرده است.[۶۹] برخی شیعیان تقیه را در این موارد برای ائمه علیهم السلام جایز نمی‌دانند و این گونه روایات را کذب و جعل می‌دانند.[۷۰]

کتاب سلیم بن قیس کهن‌ترین کتاب شیعی است که از این روزگار به دست ما رسیده است. گرچه دربارهٔ این کتاب سخن بسیار است و در آن بسیار دست رفته است، اما هستهٔ اصلی کتاب به مقدار زیادی در تحریر فعلی آن باقی مانده، و به یقین، از دورهٔ هشام بن عبدالملک (حکومت ۱۰۵ــ ۱۲۵ق) و مربوط به سال‌های پایانی حکومت اوست. روایات جابر جعفی محدث سرشناس کوفی در اواخر دوره اموی نیز می‌تواند به عنوان گزارشی از عقاید و گفتمان این مکتب شیعیان کوفه در آن زمان تلقی شود. وی از جمله کسانی است که به عقیدهٔ رجعت متهم شده، و علی علیه السلام را «دابة الارض» می‌دانسته است.[۷۱] اعتقاد به دابة الارض بخشی از عقیده به رجعت است که وی و بسیاری دیگر بدین سبب به رجعت متهم شده‌اند. جابر معتقد بود که پنجاه هزار حدیث می‌داند که برای احدی نقل نکرده است و به این دلیل و نیز اعتقاد به رجعت، وثاقت وی مورد اختلاف رجالیون اهل‌سنت است.[۷۲]

---

۶۵. *بحارالانوار*، ج۱۰، ص۲۲۰.

۶۶. *طبقات ابن سعد*، ج۵، ص۳۲۱.

۶۷. *تهذیب الکمال*، ج۲۶، ص۱۴۰ـ۱۴۱؛ *سیر أعلام النبلاء*، ج۴، ص۴۰۲.

۶۸. *الفکر الشیعی المبکر*، ص۱۱۹: به نقل از *رجال الکشی*.

۶۹. *بحارالانوار*، ج۳۰، ص۳۸۰ـ۳۸۴.

۷۰. *الصوارم المهرقة*، ص۲۸۰ـ۲۸۱.

۷۱. *الضعفاء عقیلی*، ج۱، ص۱۹۴.

۷۲. *میزان الاعتدال*، ج۱ ص۳۷۹.

عقیده به رجعت، یعنی این اندیشه که امام علی و اولاد مظلومشان روزی باز خواهند گشت و از دشمنانشان انتقام خواهند گرفت ـ و سوابق مشابهی در تفکرات قبل از اسلام و در باورهای فرقهٔ کیسانیه نیز داشت ـ در این زمان در تفکرات شیعی وجود داشته است. پیش از این زمان، این عقیده به رشید هجری نسبت داده شده است. حبیب بن صهبان نقل می‌کند که رشید هجری به علی ؑ گفت:

شهادت می‌دهم که تو دابة الارض هستی و علی ؑ او را به سختی نکوهش کرد.[73]

تبرای از خلفای پیش از امام علی ؑ از ویژگی‌های عمدهٔ این شاخه از تشیع کوفی است که در روایات جابر جعفی نیز دیده می‌شود و وی به شتم اصحاب پیامبرﷺ متهم شده است.[74] گرچه روایاتی هم از وی نقل شده که خلاف آن را ثابت می‌کند، ولی این روایات عمدتاً علیه شیعه و برای تضعیف مواضع و احتجاجات آنان جعل شده است، نه آن‌که جابر را تبرئه کند[75]. نقل‌های زیادی نیز از جابر دربارهٔ اندیشهٔ مهدویت وجود دارد که بازتاب آمال و آرزوهای جامعهٔ شیعه در اواخر دورهٔ اموی، برای بازگشت اوضاع به نفع خاندان پیامبرﷺ است. در برخی روایات از فردی به نام «قائم» ـ که انتقام گیرندهٔ شیعیان از خاندان اموی است ـ نام برده شده، و حتی گاهی این منتقم امام باقرؑ خوانده شده است.[76]

به طور کلی، عقاید شاخهٔ مردمی تشیع کوفی در اواخر دوره اموی به شکل زیر است:

۱. تأکید بر دوستی علی ؑ و فرزندان ایشان با جهت گیری به سمت شاخهٔ حسینی،

۲. تبرّی از خلفای پیش از امام علی ؑ و طبعاً از عثمانیه،

۳. انتظار بازگشت و تغییر اوضاع به نفع خاندان پیامبرﷺ که در عقاید رجعت و مهدویت ظهور می‌کرد،

۴. طرز تفکر ساده و بدون پیچیدگی‌های کلامی در مباحث،

۵. تعداد امامان ستمگر هنوز از دوازده نفر، که اعتقاد کوفیان بود، تجاوز نکرده بود. این دوازده نفر عبارت بودند از: دو خلیفهٔ اول، عثمان، معاویه، فرزندش یزید، و هفت نفر از نسل حکم بن أبی العاص که اولین آنها مروان بود.[77]

۶. هنوز عقیده‌ای که امامان را پس از انبیاؑ برتر می‌داند، شکل نگرفته بود و گفته می‌شد که سروران بهشت از اولاد عبدالمطلب عبارت‌اند از : پیامبرﷺ، علیؑ، برادرش جعفر، عمویش حمزه، حسن و حسینؑ، فاطمهؑ و مهدیؑ.[78]

۲. شاخه معتدل فقیهان

شاخهٔ دیگر در این زمان گروهی از برجسته‌ترین دانشمندان فقیه شیعه بودند که دیدگاهی معتدل و محتاط با قضایا داشتند و در متن داد و ستد فرهنگی و علمی آن روزگار حضور پیدا می‌کردند[79]. اینان، در شیعه یا اهل‌سنت، به دروغ یا غلو در عقایدشان متهم نشده‌اند و تنها به تشیع آنها تصریح شده است.

---

۷۳. همان، ج۲، ص۵۲.

۷۴. *الضعفاء عقیلی*، ج۱، ص۱۹۳؛ *کتاب المجروحین*، ج۲، ص۷۵؛ *تهذیب التهذیب*، ج۲، ص۴۳.

۷۵. *میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری*، ص۱۳۰

۷۶. *الغیبة* نعمانی، ص۳۱۱ـ۳۱۲ (باب ما جاء فی ذکر جیش الغضب و هم اصحاب القائمؑ).

۷۷. *کتاب سلیم بن قیس*، ص۲۱۲.

۷۸. همان، ص۳۸۰؛ *میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری*، ص۱۲۰ـ۱۲۲.

راوی بزرگ شیعه، أبان بن تغلب (م۱۴۱ق) را می‌توان نمایندهٔ این شاخه از تشیع دانست. وی چنان شأن و منزلتی در میان شیعه و اهل‌سنت داشت که وقتی وارد مدینه می شد، حلقه‌های درسی به دور او گرد می‌آمدند و ستونی که پیامبرﷺ بر آن تکیه می‌زدند، برای نشستن او خالی می شد.[۸۰] این امر نشان‌دهندهٔ تعامل گستردهٔ أبان با راویان و محدثان اهل‌سنت است. أبان دانشمندی است که در همهٔ رشته‌های علوم اسلامی از قبیل قرائت، فقه، لغت، نحو و ... سمت استادی داشته است و نمایندهٔ شیعیان آن زمان به شمار می رفت. دانشمندان اهل‌سنت نیز روایات أبان را پذیرفته‌اند و اذعان دارند که وی اهل غلو نبود و بدعتی در دین ایجاد نکرد، زیرا متعرض شیخین نمی‌شد، بلکه تنها علی ؑ را برتر از آن دو می‌دانست[۸۱].

از دیگر راویان شیعی متعلق به جامعهٔ معتدل شیعی در اواخر دوره اموی می‌توان به ابن أبی یعفور عبدی (م۱۳۱ق) اشاره کرد. از همان زمان حضور امامان، در جامعهٔ شیعی گرایش‌هایی وجود داشته که با طرز تفکر و اعتقاد سنتی شیعه در مورد امامان خویش مخالفت داشته است. بسیاری از شیعیان برای امامان تنها نوعی مرجعیت علمی قائل بوده و با نسبت دادن صفات فوق بشری به ائمهؑ مخالف بودند.[۸۲] آنها امامانؑ را «علماء أبرار» (دانشمندانی پرهیزگار) می‌دانستند، ولی اطاعت از امام را به عنوان امام و رهبر اسلام لازم می دانستند و فرمانبردار محض ائمهؑ بودند.

ابن أبی‌یعفور از مهم‌ترین این افراد و از نزدیکترین یاران امام صادق ؑ بود که در لسان آن حضرت با توصیفات نادری ستایش شده است. زید شحام از آن حضرت نقل کرده است که فرمود:

> هیچ کس را نیافتم که حرف مرا بپذیرد و امر مرا اطاعت کند و در مسیر اجدادم گام بردارد، مگر این دو مرد: عبدالله بن أبی یعفور و حمران بن أعین. خدا آنان رحمت کند که شیعیان مؤمن و خالص ما هستند و نام آنها نزد ما، در کتاب اصحاب یمین که خدا به پیامبرش داد، آمده است.[۸۳]

در مناظره‌ای که میان او و معلی بن خنیس در گرفت، معلی گفت: اوصیا پیامبرند، و ابن أبی یعفور آنان را با عنوان «علمای ابرار اتقیا» خواند. امام صادق ؑ در تأیید وی از کسانی که ائمهؑ را پیامبر می‌دانند، برائت جست.[۸۴] اشعری از فرقه‌ای به نام «یعفوریه» نام برده است که بر خلاف غلات منکران امامت را کافر نمی‌شمردند.[۸۵]

مرحوم بحرالعلوم در رجال خود از شهید ثانی نقل می‌کند که بسیاری از اصحاب ائمهؑ و شیعیان متقدم آنها را تنها علمای ابرار می‌دانستند و حتی قایل به عصمت آنان هم نبودند، و با این حال، ائمهؑ آنان را مؤمن و عادل می‌دانستند.[۸۶] نظری که برخی متکلمان شیعی دوره‌های بعد نیز؛ از جمله ابوجعفر

---

۷۹. *میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری*، ص۶۷

۸۰. *رجال النجاشی*، ش۷، ص۱۱.

۸۱. *میزان الاعتدال*، ج۱، ص۵.

۸۲. *میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری*، ص۱۴۴.

۸۳. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۴۱۸، ش۳۱۳.

۸۴. همان، ج۲، ص۵۱۵.

۸۵. *مقالات الإسلاميين واختلاف المصلين*، ص۲۲.

۸۶. *الفوائد الرجالية* (بحرالعلوم)، ج۳، ص۲۲۰.

محمد بن قبه رازی از دانشمندان و متکلمان مورد احترام شیعی در قرن چهارم ـ که رئیس و بزرگ شیعه در زمان خود بوده و آرای او مورد توجه و استناد دانشمندان شیعی پس از وی بوده است،[۸۷] از آن پشتیبانی کرده‌اند. وی امامان را تنها دانشمندان و بندگانی صالح، و عالم به قرآن و سنت می دانسته و منکر دانایی آنان به غیب بود.[۸۸] با این وجود، مشی عقیدتی او مورد تحسین جامعهٔ علمی شیعه در آن ادوار قرار داشت.[۸۹] گویا نوبختیان نیز در برخی امور مربوط به ائمه علیهم السلام همچون: معرفت امام به همهٔ زبان‌ها، علم غیب و علم به ضمایر مردم، و معجزات امام، نظریات موافقی با شیعیان عصر خویش نداشته‌اند.[۹۰] گروهی از اصحاب امامان حتی معتقد بودند که آنان در مسائل فقهی مانند سایر فقهای آن اعصار به اجتهاد آزاد شخصی (رأی) یا قیاس عمل می کنند و این نظر نیز مورد پشتیبانی و قبول گروهی از محدثان قم بود.[۹۱] اما در زمان شیخ مفید تنها اقلیتی از علمای شیعه عصمت ائمه علیهم السلام را انکار می‌کردند[۹۲] و بحرالعلوم تنزیه مخالفان عصمت را تنها مخصوص به آن زمان می‌داند و در دوران بعدی جایز نمی‌شمارد.[۹۳]

برخی دیگر از مهم‌ترین اعضای این گروه را می‌توان چنین برشمرد: برید بن معاویة عجلی، زرارة بن أعین، أبوبصیر لیث بن بَختری مرادی، أبوبصیر یحیی بن قاسم أسدی، محمدبن مسلم، حمران بن أعین، جمیل بن دراج، أبان بن عثمان، حمادبن عیسی، حمادبن عثمان، عبدالله بن بکیر شیبانی، عبدالله بن مسکان، و معاویة بن عمار دُهنی. بسیاری از این عده جزو اصحاب اجماع هستند که بر علم و فقاهت آنان تصریح شده است،[۹۴] و چهار نفر از این عده از شیعیان مورد علاقهٔ امام صادق علیه السلام بودند؛ یعنی: برید، زراره، أبو بصیر[۹۵] و محمد بن مسلم، که آن حضرت این چهار نفر را با تعبیراتی چون: زنده‌کنندهٔ یاد اهل‌بیت علیهم السلام، حافظان دین، امینان پدرم علیه السلام و سابقین یاد می‌کرد.[۹۶] حتی اخباری از این زمان دربارهٔ اختلافات میان غلات و شیعیان مورد علاقهٔ امام صادق علیه السلام وجود دارد و شیعیان غالی آن دوره ـ که متمثل در ابوالخطاب و پیروانش بودند ـ از این چهار نفر نفرت داشتند، تا آنجا که جمیل بن درّاج می‌گوید: ما اصحاب أبو الخطاب را از بغض آنها نسبت به این چهار نفر می‌شناختیم[۹۷]. چنان‌که در اسناد روایت ذمّ زراره، محمدبن مسلم، و ابو بصیر تأمل کنیم، درمی‌یابیم که بسیاری از اسناد این روایات از طریق جبرئیل بن احمد از محمدبن عیسی بن عبید یقطینی نقل شده[۹۸]، که اولی مجهول، و محمد بن عیسی توسط شیخ تضعیف، و در زمرهٔ کسانی که از غلات خوانده شده‌اند، قرار گرفته است[۹۹]. مرحوم خویی رحمه الله نیز در

۸۷. *خلاصة الأقوال*، ص۲۴۳، ش۳۲.
۸۸. *مقدمه‌ای بر فقه شیعه*، ص۳۳ به نقل از: *کشف القناع*، ص۲۰۰.
۸۹. *الفهرست*، ص۲۰۷، ش۵۹۶.
۹۰. *أوائل المقالات*، ص۶۷ ـ ۶۹.
۹۱. *تصحیح اعتقادات الإمامیة*، ص۱۳۶.
۹۲. *اوائل المقالات*، ص۱۳۵.
۹۳. *الفوائد الرجالیة* (بحرالعلوم)، ج۳، ص۲۲.
۹۴. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۵۰۷، ش۴۳۱ و ص۶۷۳، ش۷۰۵.
۹۵. در برخی نقل‌ها به جای أبو بصیر، أبو جعفر أحول آمده است (همان ج۱، ش۲۱۵؛ ج۲، ش۳۲۶).
۹۶. همان، ج۱، ش۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰.
۹۷. همان، ج۱، ص۳۴۹، ش۲۲۰.
۹۸. ر.ک: *معجم الرجال*، ج۸، ص۲۴۲ـ۲۵۲.
۹۹. *الفهرست*، ص۲۱۶، ش۶۱۱.

این موارد به مجهول بودن جبرئیل، و ضعف اسناد این روایات توجه داده است.[100] همچنین محمدبن بحر رهنی نرماشیری در این اسناد است که خود کشی به غالی بودن وی تصریح کرده است[101].

از سیرهٔ ائمه به دست می‌آید که آنها در مسائل فقهی آنان به صراحت وظیفه خود را بیان اصول و قواعد کلی دانسته و تفریع و استنتاج احکام جزئی را به عهده پیروان خویش گذارده اند[102] و این افراد کسانی بودند که قدرت تمیز بین اخبار درست و نادرست را داشتند و مرجع راویان شیعه و بر طرف کننده شبهات و اختلافات آنان به حساب می آمدند. امام صادق به فیض بن مختار دستور می‌دهد آن‌گاه که جویای احادیث اهل‌بیت شدی، به زرارة بن اعین رجوع کن[103]. با توجه به این گونه ارجاعات است که عمر بن اذینه کتاب ارث خود را به تمامی بر زراره عرضه نمود و در نقل روایاتش از او اجازه گرفت.[104] ابن ابی عمیر از شعیب عقرقوفی روایت می‌کند که به امام صادق عرض کردم:

> گاه به تحقیق درباره مسأله‌ای محتاج می شویم و به شما دسترسی نیست، در این گونه مواقع به چه کسی مراجعه کنیم؟ حضرت فرمود: بر تو باد به أبو بصیر اسدی.[105]

همچنین روایت شده است که محدث جلیل‌القدر عبدالله بن ابی یعفور به حضرت صادق عرض کرد:

> برای من امکان ندارد که همیشه خدمت شما برسم و گاه بعضی از شیعیان نزد من می آیند و از من سئوال‌هایی می‌کنند که جواب آنها را نمی‌دانم؛ در این گونه موارد چه کنم؟

امام فرمود:

> به محمد بن مسلم مراجعه کن؛ او از پدرم حدیث شنیده و نزد او دارای منزلت بوده است.[106]

۳. شاخه متکلمان شیعه

شاخهٔ سوم در شیعیان آن زمان گروه متکلمان شیعه است. افرادی چون قیس ماصر، هشام بن حکم، مؤمن الطاق، هشام بن سالم، زرارة بن اعین، علی بن منصور کوفی (از شاگردان هشام)، و علی بن اسماعیل بن میثم تمار که نظریات و دیدگاه‌های دقیقی در مسائل کلامی از آنان نقل شده است. بنابر آنچه از روایات مذهبی به دست می‌آید امامان شیعه به تحریک و ایجاد زمینه تفکر تعقلی و استدلالی در میان شیعیان خود علاقه فراوانی داشته‌اند و متکلمان شیعی زمان خود را، بویژه هشام بن حکم و مؤمن الطاق، به بحث‌های کلامی و عقیدتی، تشویق می‌کردند،[107] و حتی روش مناظره را به آنها می‌آموختند.[108]

۱۰۰. ر.ک: *معجم الرجال*، ج۸، ص۲۴۲_۲۵۲ و ج۱۸، ص۲۶۹.

۱۰۱. *اختیار معرفة الرجال*، ج۱، ص۳۶۳.

۱۰۲. بزنطی از امام رضا نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «علینا القاء الاصول إلیکم وعلیکم التفرع» (*مستطرفات السرائر*، ص۵۷۵؛ *وسائل الشیعه*، ج۱۸، ص۴۱).

۱۰۳. *رسال ابوغالب زراری*، ج۱، ص۵۱؛ *اختیار معرفة الرجال*، ج۱، ص۳۴۷.

۱۰۴. *الکافی*، ج۷، ص۹۵، باب میراث الولد مع الابوین، ح۳.

۱۰۵. *اختیار معرفة الرجال*، ج۱، ص۴۰۰، ش۲۹۱.

۱۰۶. همان، ج۱، ص۳۸۳، ش۲۷۳.

۱۰۷. برای نمونه ر.ک: همان، ج۲، ص۴۲۴ و ۴۲۹ (ترجمهٔ مؤمن الطاق) و ص۵۵۴، ش۴۹۴.

۱۰۸. همان، ج۲، ص۴۲۵.

متکلمان نیز به تربیت شاگردانی برای مناظرات مذهبی در نسل‌های بعد همت می‌گماشتند، چنان‌که فضل بن شاذان خود را خلف محمد بن أبی عمیر و صفوان بن یحیی می‌نامید و یونس بن عبدالرحمن را خلف هشام بن حکم برای مناظره با مخالفان می دانست.[109]

برخی از این افراد، حتی پیش از پیدایش معتزله به بحث‌های کلامی می‌پرداختند. قیس بن ماصر کوفی از متکلمان شیعه است که قبل از تکوین معتزله، به دست امام سجاد ﷺ تربیت شده است[110]. بحث‌های متکلمان شیعه اختصاصی به امامت نداشته و در همه مسائل جاری بوده است؛ چنانکه سه اثر از آثار هشام بر رد ارسطو و ثنویان و اصحاب طبایع بوده است.[111]

متکلمان شیعی آن دوران در بنای پایه‌های اعتقادی شیعه نقش بسزایی داشتند و با مناظرات مذهبی موفق با مخالفان راه را برای تثبیت عقاید شیعی در نسل‌های بعدی فراهم کردند.

هشام بن حکم کوفی از متکلمان بنام شیعه است که بحث‌های کلامی را از امام صادق ﷺ آموخته بود[112]. هشام از جوان‌ترین و در عین حال برجسته‌ترین متکلم دوران ائمه ﷺ بود که با آرای دقیق و مناظرات موفقیت‌آمیز خود تأثیر زیادی بر جامعهٔ شیعی زمان خود و زمان‌های بعد بر جای نهاد؛ به طوری که هارون‌الرشید می‌گفت:

> زبان هشام از هزار شمشیر در جان مردم کارسازتر است.[113]

وی از متکلمان حاذق، و بویژه در مبحث امامت ـ که مهم‌ترین تفاوت شیعه با مخالفان است ـ استادی تام داشته و امام صادق ﷺ وی را در مناظرات مربوط به امامت بر دیگران مقدم می‌کرد.[114] ابن‌ندیم قدرت وی را در کلام این چنین وصف می‌کند:

> هشام از متکلمان شیعه است. او باب کلام در موضوع امامت را باز نمود و با نظری عمیق مذهب شیعه را جانی تازه بخشید.[115]

هشام بن حکم در بحث عصمت ائمه نظریات اساسی داشته و از بنیان‌گذاران این مبحث در شیعه است؛ به طوری که محمدبن أبی عمیر می‌گوید:

> در طول هم‌نشینی با هشام از هیچ بحثی مانند مبحث عصمت ائمه از وی بهره نبردم.[116]

هشام بن حکم در مناظرهٔ خود با ضرار امام را برترین مردم در علم و عصمت و شجاعت و سخا می‌داند و معتقد است که امامت تا روز قیامت ادامه پیدا می‌کند.[117] پس از هشام مبحث عصمت کامل‌تر

---

۱۰۹. *الایضاح*، ص۱۷؛ *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۸۱۸، ش۱۰۲۵.

۱۱۰. *الکافی*، ج۱، باب الاضطرار إلی الحجة، ح۴.

۱۱۱. *رجال النجاشی*، ش۱۱۶۴.

۱۱۲. *الکافی*، ج۱، باب الاضطرار إلی الحجة، ص۱۶۹ـ۱۷۳، ح۳.

۱۱۳. *الإمام جعفر الصادق* ﷺ، ص۲۲۲.

۱۱۴. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۵۵۶.

۱۱۵. *الفهرست ابن ندیم*، ص۲۲۳.

۱۱۶. *علل الشرائع*، ج۱، ص۲۰۴؛ *معانی الأخبار*، ص۱۳۳.

شد و متکلمان به تفصیل از آن سخن گفتند و به بررسی ابعاد آن پرداختند.[۱۱۸] عصمت ویژگی امام است و به گفتهٔ شیخ مفید:

> عصمت تفضلی از خدای متعال برای کسی است که می‌داند به عصمت پایبند می‌ماند، ولی عصمت مانع از قدرت بر قبیح یا اجبار بر فعل حسن نیست.[۱۱۹]

از دیگر متکلمان بزرگ این دوران، محمد بن علی بن نعمان معروف به صاحب الطاق (به دلیل قرار داشتن دکان صرّافی وی در محلهٔ طاق المحامل کوفه)، و نیز مؤمن الطاق (در شیعه؛ نامی که هشام بن حکم بر وی نهاد) و شیطان الطاق (در میان سنیان) است.[۱۲۰] وی از نوابغ روزگار خود در شعر[۱۲۱]، و در مباحث کلامی بسیار حاضر جواب بوده و حکایات و مناظرات وی با مخالفین در نوشته‌ها محفوظ است. او نیز، مانند هشام، در مباحث امامت خبره بوده و امام صادق عليه‌السلام وی را به مناظرات کلامی دستور می‌داده است.[۱۲۲]

هشام بن سالم از دیگر شاگردان و اصحاب امام صادق عليه‌السلام است که به جهت تخصص در علم توحید بیشتر در این موضوع به بحث و مناظره پرداخته است.[۱۲۳] او را مؤلف کتاب‌هایی از جمله کتابی دربارهٔ معراج دانسته‌اند.[۱۲۴] در این زمان در میان شیعیان گرایش‌های گوناگون کلامی وجود داشت و باعث درگیری‌های حادی می‌شد که شواهد آن در کتب رجال و حدیث، بویژه *رجال الکشی* به وفور دیده می‌شود و از نام کتاب‌های راویان در کتب فهرست‌نگاری نیز قابل استفاده است؛ مانند کتب هشام بن حکم در رد هشام بن سالم و مؤمن الطاق.[۱۲۵] اختلاف میان هشام بن حکم و هشام بن سالم چندان جدی بود که رؤسای شیعه مناظره‌ای میان آن دو ترتیب دادند تا اختلافاتشان را حل کنند. با این همه، هشام بن سالم ستایشگر دانش هشام بن حکم بوده است[۱۲۶]. جالب آن است که گاهی افراد یک گروه در تمامی اصول فکری جز اصل پذیرفتن امامت ائمه با رهبر و رئیس علمی خود اختلاف نظر پیدا می‌کردند، مانند أبوجعفر سکّاک بغدادی که شاگرد هشام بن حکم بود، ولی به غیر از امامت در دیگر عقاید با هشام مخالفت کرد.[۱۲۷]

---

۱۱۷. *علل الشرائع*، ج۱، ص۲۰۳.

۱۱۸. *الشافی فی الامامة*، ج۱، ص۲۸۶ـ۳۰۰؛ *النجاة فی القیامة*، ص۵۵ ـ۶۳؛ *الألفین فی إمامة أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب* عليه‌السلام، ص۱۳۵ و۱۸۰ و۳۰۳ـ۳۷۹.

۱۱۹. *تصحیح الاعتقاد*، ص۱۲۸.

۱۲۰. *رجال النجاشی*، ص۳۲۵، ش۸۸۶؛ *لسان المیزان*، ج۵، ص۳۲۱، ش۱۰۱۷.

۱۲۱. منابع پیشین.

۱۲۲. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۵۵۵.

۱۲۳. رک: همان، ج۲، ص۵۵۶.

۱۲۴. رک: *رجال النجاشی*، ص۴۳۴.

۱۲۵. همان، ص۴۳۳، ش۱۱۶۴.

۱۲۶. *میراث مکتوب شیعه*، ص۳۲۲.

۱۲۷. *طرائف المقال*، ج۱، ص۵۷۷.

٤. شاخه غالیان

بحث از غلو و غالیان از مباحث مهم و پر جنجالی است که همواره در میان مسلمانان و به خصوص شیعیان مطرح بوده است. جریان غلو و عقاید افراطی غلات، از یکسو برای تشیع خطرناک بود، زیرا علاوه بر آشفتگی در عقاید آنان و ایجاد اختلاف و تفرقه در بین شیعیان، شیعه را در نظر دیگران افرادی بی‌قید و بند نسبت به فروعات دینی نشان می‌داد و دستاویزی برای حاکمان و متعصبان اهل‌سنت قرار می‌گرفت و آنان به بهانهٔ تفکرات انحرافی غلات به سرکوبی و تحقیر و شماتت کل شیعیان می‌پرداختند.

غلو در میان ادیان گذشته و نیز در همهٔ فرق اسلامی ریشه دارد، اما این لفظ اغلب برای شیعیانی که در حق علی علیه‌السلام و اهل‌بیت ایشان غلو کردند، به کار رفته است. شیخ مفید می‌نویسد:

> غلات تنها به اسلام تظاهر می‌کنند، آنان امیرالمؤمنین و ائمه علیهم‌السلام را به الوهیت و نبوت نسبت دادند و در برتری در دین و دنیا از حد تجاوز کردند و از راه میانه خارج شدند، آنها گمراه وکافرند و امیرالمؤمنین علیه‌السلام آنها را با قتل یا سوزاندن از بین برد و ائمه علیهم‌السلام حکم آنان را کفر و خروج از اسلام رقم زدند.[۱۲۸]

ابن‌خلدون نیز غلات را از طوایف شیعه می‌داند که از حد عقل و ایمان تجاوز کردند و ائمه را که بشر هستند، به صفات خدایی وصف نمودند یا گفتند خدا در ذات بشر وارد شده و این قول به حلول است که از اعتقادات نصاری در مورد عیسی ـ صلوات الله علیه ـ بوده است.[۱۲۹]

در میان علما دربارهٔ ضابطهٔ تشخیص غلو و تفویض اختلافات زیادی دیده می‌شود و بسیاری از رجالیان متأخر، طعن و جرح قدما را نسبت به برخی راویان، ناشی از اختلاف دیدگاه نسبت به مباحث اعتقادی دانسته و این اتهام‌ها را ملاک عمل ندانسته‌اند[۱۳۰]. اما در این حد اختلافی نیست که افراد یا فرقه‌هایی که به ربوبیت امامان شیعه یا حلول روح خدایی در آنان اعتقاد دارند، به طوری که به انکار ضروری دین بینجامد[۱۳۱]، از «غُلات» به شمار می‌آیند. شیخ مفید رحمه‌الله اصول امامت را در سه اصل کلی خلاصه می‌کند: وجوب امامت، عصمت، و نص بر امامت.[۱۳۲]

شاخهٔ چهارم در میان شیعیان آن دوران[۱۳۳]، مفهوم عام غلوّ است که خود شاخه‌های گوناگون داشت، اما به هر حال غلوّ در مقامات ائمه علیهم‌السلام به هر شکل آن مورد نکوهش و لعن آن بزرگواران بود و کوفه مهم‌ترین شهری بود که غلات در آن فعالیت می‌کردند. امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ این افراد می‌فرماید:

> سوگند به خدا، اگر به آنچه مردم کوفه دربارهٔ من می‌گویند اعتقاد داشته باشم، زمین مرا فرو خواهد گرفت، حال آنکه من بنده‌ای هستم در اختیار خدا و بر سود و زیانی توانایی ندارم.[۱۳۴]

---

۱۲۸. *تصحیح اعتقادات الإمامیة*، ص۱۳۱.

۱۲۹. *مقدمة ابن خلدون*، ص۱۹۸.

۱۳۰. ر.ک: *الفوائد الرجالیة* (بهبهانی)، ص۳۸ـ ۳۹؛ *رجال الخاقانی*، ص۱۴۶ـ ۱۴۸.

۱۳۱. *تحریر الوسیله*، ج۱، ص۱۱۸؛ *کلیات فی علم الرجال*، ص۴۱۹.

۱۳۲. *الفصول المختارة*، ص۲۹۶.

۱۳۳. البته غالیان از نظر شیعه جزو شیعیان نیستند، اما از آنجا که در سیر تاریخی در درون جامعهٔ شیعه رشد کرده و بر افکار آنان تأثیر گذارده‌اند، این شاخه را نیز در اینجا بررسی می‌کنیم.

همچنین، اخباری از این زمان دربارهٔ اختلافات میان غلات و شیعیان مورد علاقهٔ امام صادق ﷺ وجود دارد. چهار نفر از شیعیان مورد علاقهٔ امام صادق ﷺ عبارت بودند از: برید بن معاویهٔ عجلی، زراره، أبو بصیر[۱۳۵] و محمد بن مسلم، که آن حضرت این چهار نفر را با تعبیراتی چون: زنده‌کنندهٔ یاد اهل‌بیت ﷺ، حافظان دین، امینان پدرم ﷺ و سابقین یاد می‌کرد[۱۳۶]. و شیعیان غالی آن دوره ـ که متمثل در ابوالخطاب و پیروانش بودند ـ از این چهار نفر نفرت داشتند، تا آنجا که جمیل بن درّاج می‌گوید:

> ما اصحاب أبو الخطاب را از بغض آنها نسبت به این چهار نفر می‌شناختیم.[۱۳۷]

از غلات معروف این زمان مغیرة بن سعید و بیان بن سمعان بودند که توسط امام باقر ﷺ تکفیر شدند. علی بن محمد نوفلی گوید:

> مغیرة بن سعید نزد امام باقر ﷺ آمد و گفت: تو به مردم بگو من علم غیب دارم، من هم عراق را برای پذیرش آن آماده می‌کنم. امام باقر ﷺ به شدت او را از خود راند و بعد مطلب را با ابوهاشم بن محمد بن حنفیه در میان گذاشت.[۱۳۸]

این نقل استعداد فراوان کوفیان را برای پذیرش مطالب جدید و غلوآمیز نشان می‌دهد.

محمدبن أبی زینب (مقلاص) کوفی معروف به أبوالخطاب أسدی[۱۳۹] و غلات زمان امام صادق ﷺ نیز به شدت توسط امام صادق ﷺ لعن شده‌اند و امام می‌فرمودند:

> جوانان خود را از غالیان بر حذر دارید.[۱۴۰]

پیروان ابو الخطاب در کوفه آن‌قدر زیاد شدند که کشی نقل می‌کند:

> أبوالخطاب کوفه را فاسد کرد، به صورتی که آنان به سمت مغرب نماز نمی‌خواندند تا زمانی که شفق پنهان شود[۱۴۱]. آنان معتقد بودند که در هر زمانی باید دو پیامبر باشد که یکی ناطق و دیگری صامت است؛ مثلاً محمد ﷺ رسول ناطق و علی ﷺ رسول صامت بود.[۱۴۲]

ظهور این فرقه در اواخر حکومت بنی‌امیه و اوایل حکومت بنی‌عباس بود که از هر سو قیام‌ها و نهضت‌هایی علیه حکومت صورت می‌گرفت و حکمرانان هنوز کاملاً بر اوضاع مسلّط نبودند. أبوالخطاب در این هنگام با مطرح کردن ائمهٔ اهل‌بیت ﷺ و غلوّ دربارهٔ آنان و ادّعای وصایت و نبوت خود سعی در جذب نیرو [شاید برای قیام] کرد و با رواج بی‌بند و باری و فساد و اباحه و مجاز شمردن شهوات توانست

---

۱۳۴. «والله لو أقررت بما يقول فيّ أهل الكوفة لأخذتني الارض وما أنا إلا عبد مملوک لا أقدر على شيء ضرّ ولا نفع.» (*اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۵۹۰، ش۵۳۸).

۱۳۵. در برخی نقل‌ها به جای أبو بصیر، أبو جعفر أحول آمده است (همان، ج۱، ش۲۱۵؛ ج۲، ش۳۲۶).

۱۳۶. همان، ج۱، ش۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰.

۱۳۷. همان، ج۱، ص۳۴۹، ش۲۲۰.

۱۳۸. شرح *نهج‌البلاغة* ابن أبی الحدید، ج۸، ص۱۲۱.

۱۳۹. *رجال الطوسی*، ص۲۹۶، ش۴۳۲۱.

۱۴۰. *امالی الطوسی*، ص۶۵۰.

۱۴۱. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۵۸۲.

۱۴۲. *الفرق بین الفرق*، ص۲۲۳.

عدهٔ زیادی از فاسدان آن زمان کوفه را پیرامون خود جمع کند. وی در کناسهٔ کوفه خیمه‌ای برپا کرد و اصحاب خود را به عبادت امام صادق‌ علیه السلام فرا خواند[۱۴۳].

اما سرانجام نتوانست کاری از پیش ببرد و خود و هفتاد تن از یارانش در حالی‌که مسجد کوفه را پناهگاه خود قرار داده بودند به دست عیسی بن موسی بن علی بن عبدالله بن عباس، فرماندار کوفه از طرف منصور، (در سال ۱۳۸ ق) قتل عام شدند. و به قولی، أبوالخطاب را در کناسهٔ کوفه به دار کشیدند.[۱۴۴] از این ماجرا فقط یک نفر جان سالم به در برد و آن أبوسلمه سالم بن مکرم جَمّال، معروف به أبوخدیجه، است که قاتلان او را جزو مردگان پنداشتند و وی شب هنگام در حالی‌که جراحات سختی برداشته بود که فرار کرد و سپس توبه نمود.[۱۴۵] همچنین در برخی نوشته‌ها از ارتباط نزدیک فرقهٔ خطابیه با اسماعیلیه سخن رفته و حتی گفته شده است که اسماعیلیهٔ خالصه همان خطابیه هستند و أبوالخطاب یکی از دست اندرکاران اصلی در تشکیل فرقهٔ اسماعیلیه و از رهبران آنان است[۱۴۶].

۵. مفوّضه

مسألهٔ مهم دیگری که در این زمان وجود داشت، مسأله تفویض امور به ائمه‌ علیهم السلام بود که از زمان مفضل بن عمر جعفی (زنده پیش از ۱۸۳ ق) مطرح شد. دانشمندان رجالی شیعه دربارهٔ مفضل دیدگاه‌های متفاوتی دارند: از رجالیان متقدم شیعه، نجاشی و ابن‌غضایری او را فردی ضعیف و غیرقابل اعتماد دانسته‌اند. نجاشی او را «فاسد المذهب ومضطرب الروایة» خوانده است و می‌نویسد:

> گفته‌اند که از خطابیه بود.[۱۴۷]

ابن‌غضایری معتقد است که مفضل بن عمر «مرتفع القول و خطابی» است و غالیان در احادیث وی دست برده‌اند و جایز نیست که حدیث او نوشته شود.[۱۴۸] کشی روایاتی در ذم و روایاتی نیز در مدح وی نقل کرده است و معتقد بوده است که مفضل ابتدا مستقیم الامر بود و سپس خطابی شد[۱۴۹]. شیخ طوسی در دو کتاب *الفهرست*[۱۵۰] و *رجال* خود مدح و ذمی برای وی عنوان نکرده است.

رجالیان سده‌های میانی نیز، همچون ابن شهر آشوب[۱۵۱]، و ابن‌داود[۱۵۲] بر سخنان رجالیون متقدم چیزی نیفزوده‌اند. البته علامهٔ حلی[۱۵۳] نام وی را در قسم دوم کتاب خود آورده و می‌نویسد: روایات بر ذمّ او

---

۱۴۳. همان، ص۲۲۳. شهرستانی این مطلب را به عمیر بن بیان عجلی نسبت داده است: (*الملل و النحل*، ج۱، ص۱۸۰).

۱۴۴. *الفرق بین الفرق*، ص۲۲۴

۱۴۵. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۶۴۱

۱۴۶. *المقالات والفرق*، ص۸۱

۱۴۷. *رجال النجاشی*، ص۴۱۶، ش۱۱۱۲.

۱۴۸. *رجال ابن الغضائری*، ص۸۷، ش۱۱۷.

۱۴۹. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۶۱۴، ش۵۸۵

۱۵۰. همان، ص۲۵۱، ش۲۵۸.

۱۵۱. *معالم العلماء*، ص۱۵۹، ش۸۳۶.

۱۵۲. *رجال ابن داود*، ص۲۰۸، ش۵۱۲.

۱۵۳. *خلاصة الأقوال*، ص۴۰۷.

دلالت دارد. در مقابل، رجالیان متأخر شیعه از مفضل حمایت کرده و روایات وی را تلقی به قبول کرده‌اند. علامه شوشتری، و مرحوم خویی‌ره مفضل را از یاران خاص امام صادق علیه‌السلام، و در زمرهٔ شیوخ یاران امام صادق علیه‌السلام و از محبان و ثقات و از بزرگان فقها می‌دانند. مرحوم خویی با استناد به این سخن شیخ طوسی ذیل روایتی در *تهذیب الأحکام*: «این خبر را تنها محمد بن سنان از مفضل بن عمر نقل کرده، و محمد بن سنان مورد طعن اصحاب و جدا ضعیف است[۱۵۴]»، نتیجه گرفته است که:

> سخن شیخ در اعتمادش بر مفضل بن عمر صراحت دارد و طعنی بر او وارد نیست.[۱۵۵]

مرحوم شوشتری نیز از این جمله چنین بهره‌ای گرفته است.[۱۵۶]

آیةالله خویی به شمار آمدن مفضل از خواص أصحاب امام صادق علیه‌السلام توسط ابن شهر آشوب در کتاب *المناقب* را دلیل دیگری بر این امر ذکر می‌کند[۱۵۷]. ایشان در ادامه روایات مدح (یک روایت از شیخ مفید و بقیه از کشی) و در ادامه روایات ذمّ مفضل را نقل کرده است و نتیجه می‌گیرد:

> از آنچه ذکر کردیم، می‌توان دریافت که نسبت تفویض و خطابیه به مفضل بن عمر ثابت نیست، زیرا نسبت کتاب ابن‌غضایری به مؤلف اثبات نشده است، و ظاهر کلام کشی که گفته است: «مفضل بر خط مستقیم بود وسپس خطابی شد»، شاهدی ندارد. سخن نجاشی نیز که با لفظ «قیل» از آن خبر داده، مؤید نظر ماست؛ زیرا نشان از عدم رضایت نجاشی بر این امر دارد. اما روایات وارد در ذم وی ضعیف السند و غیرقابل اعتماد است، به جز سه روایت که سند صحیح دارد و علم آن نزد أهل آن است، و با روایات فراوان و متضافری که نزدیک به ادعای علم إجمالی به صدور از معصومین هستند، مقابله نمی‌کند... در بزرگی مفضل همین بس که امام صادق علیه‌السلام او را به روایت کتاب معروف به توحید مفضل اختصاص داد.[۱۵۸]

مرحوم خویی عبارت «مضطرب الروایة» را بر فرض صحت، دلیلی بر عدم وثاقت نمی‌داند و نسبت مصنفات فاسد منتسب به مفضل را نیز نمی‌پذیرد.[۱۵۹] او در اینجا، سخن شیخ مفید را بر قول نجاشی مقدم می‌دارد، ولی در یکی از آثار فقهی خود در بررسی سندی که مفضل بن عمر در آن واقع شده، با توجه به این‌که نجاشی را اضبط از مفید معرفی می‌کند، به روایت مفضل اعتماد نکرده است.[۱۶۰]

اما به هرحال، توثیق یا عدم توثیق مفضل، یا صحت انتساب مفوضه به وی، چندان بر اصل بحث ـ که عبارت است از وجود فرقه‌ای با عقاید مذکور ـ تأثیری ندارد و شواهد متعدد تاریخی بر صحت این امر قابل انکار نیست. اکثر روایاتی که از مفضل روایت شده، یا از طریق محمدبن سنان زاهری (م ۲۲۰ق)، شاگرد معروف وی، که توسط فضل‌بن شاذان و ابن‌عقده و شیخ مفید ونجاشی و ابن‌غضایری و شیخ

۱۵۴. *تهذیب الأحکام*، ج۷، باب المهور والاجور، ح۴۶۴.
۱۵۵. *معجم الرجال*، ج۱۹، ص۳۱۹.
۱۵۶. *قاموس الرجال*، ج۱۰، ص۲۱۴.
۱۵۷. *معالم العلما*، ۱۳۷۶، ج۳، ص۴۰۰.
۱۵۸. *معجم الرجال*، ج۱۹، ص۳۲۸ ـ ۳۲۹.
۱۵۹. همان، ص۳۳۰.
۱۶۰. ر.ک: *داوری در باب تعارض آرای نجاشی و دیگر رجال‌شناسان متقدم شیعه*، ص۲۲۱.

طوسی تضعیف شده و راهی برای توثیق وی نیست[161]، و یا توسط محمدبن کثیر ثقفی، شاگرد دیگر مفضل[162] است. به عقیدهٔ برخی محققان این جریان پیوند دو نظریهٔ غالی‌گرا از غلات کیسانی در اوایل قرن دوم بوده است و بنیان‌گذار این تفکر در اصل أبو الخطاب أسدی (ت ۱۳۸ق)، رئیس خطابیه است که این جریان فکری توسط مفضل بن عمر به صورت مفوضه درآمد.[163]

اصطلاح غلات در کتب رجال و روایی برای مفوضه نیز به کار رفته است، اما این گروه همچنان در داخل مذهب تشیع باقی ماندند و به اصطلاح غلات درون گروهی بودند. آنان در تعبیرات رجالی با الفاظی چون «اهل الارتفاع فی مذهبه»، «فی حدیثه ارتفاع»، «مرتفع القول» یا «فیه غلو و ترفّع» ممتاز شده‌اند. این تعبیرات نشان از بلندپروازی و تندروی در مقام ائمه علیهم السلام دارد، ولی به مرحله الوهیت برای ائمه علیهم السلام نرسیده‌اند. گاه، به صراحت، غلات از مفوضه تمییز داده شده و در کنار هم به کار رفته‌اند: در روایتی آمده است:

الغلاة کفار و المفوضة مشرکون.[164]

شیخ مفید نیز در *اوائل المقالات* در بحث عدم علم امام بر غیب می‌نویسد:

همهٔ امامیه، جز تعداد اندکی، همچون مفوّضه و غالیانی که به راه آنان رفتند، در این قول با من هم‌نوا هستند.[165]

که موضع درون گروهی بودن مفوضه را در برابر جدایی کامل غلات نشان می‌دهد.

مهم‌ترین دیدگاه منسوب به مفوّضه «تفویض» است. علامهٔ مجلسی چندین معنا دربارهٔ تفویض عنوان کرده است[166] که می‌توان همهٔ این معانی را در دو قسم جای داد: یکی تفویض امر خلق و رزق، و دوم تفویض امر دین و سیاست و هر یک از این دو، خود به دو قسم تفویض مطلق و مقید تقسیم می‌شود. به طور خلاصه، خالق و صانع و شارع اساسی همهٔ امور خدای متعال است و آیات قرآن فراوان به این امر اشاره دارند و ائمه علیهم السلام خود را از تفویض بدین معنا مبرا دانسته‌اند[167].

اما تفویض، به معنای مقید، بدین معناست که ائمه علیهم السلام چیزی از خداوند متعال بخواهند و خداوند در اجابت آنان، امری را برای آنان محقق نماید. این موضوع در پاسخ ولی‌عصر عجل الله تعالی فرجه به اختلاف شیعیان مورد تأیید قرار گرفت که خداوند خالق اجسام و مقسم روزی‌هاست، اما ائمه علیهم السلام از خدا می‌خواهند و اوست که می‌آفریند و روزی می‌دهد، تا آنها را اجابت کند و حق آنها را بزرگ بشمارد.[168]

---

۱۶۱. *معجم الرجال*، ج۱۷، ص۱۶۹.

۱۶۲. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۶۱۲، ش۵۸۳.

۱۶۳. *مکتب در فرایند تکامل*، ص۳۷ ـ ۳۸.

۱۶۴. *عیون أخبار الرضا* علیه السلام، ج۱، ص۲۱۶.

۱۶۵. «وعلی قولی هذا جماعة أهل الامامة إلا من شذّ عنهم من المفوّضة و من انتمی إلیهم من الغلاة»: (*اوائل المقالات*، ص۶۷).

۱۶۶. *بحارالانوار*، ج۲۵، ص۳۴۷ ـ ۳۵۰.

۱۶۷. *شبهة الغلو عند الشیعة*، ص۱۶۳.

۱۶۸. *الغیبة* (طوسی)، ۱۴۱۱، ص۲۹۴.

در قضیه‌ای دیگر آن حضرت مفوضه را کذاب خواندند و فرمودند:

قلب‌های ما ظرف‌هایی برای مشیت خداست، اگر او بخواهد، ما نیز می‌خواهیم.[۱۶۹]

یعنی ارادهٔ ما تابع ارادهٔ الهی است و اگر در امور نیز تصرفی انجام دهیم، به اذن و ارادهٔ اوست. بنابراین، معجزات و کرامات ائمه نیز بدین شکل قابل توجیه است که این امور به اذن خداست؛ چنان‌که عیسی به اذن الهی کور را بینا می‌کرد و مردگان را زنده می‌کرد. در روایتی از ابوبصیر، امام باقر در پاسخ وی در مورد توانایی امام به زنده کردن مردگان و شفای نابینایان، فرمودند:

بله، اما به اذن خدای متعال و در همین داستان چشمان نابینای ابو بصیر را شفا دادند که به درخواست خود وی به حالت اول بازگشت.[۱۷۰]

اما آنچه مفوضه می‌گفتند، فراتر از این روایات بود. مفوضه بر این باور بودند که پیامبر و ائمه تمام کارهایی را که باید خدا انجام دهد، انجام می‌دهند؛ با این تفاوت که قدرت خدا اصلی است و قدرت آنها تبعی[۱۷۱]. آنان می‌گفتند رزق مردم و امور آسمان و زمین به دست ائمه است.[۱۷۲] تفویض بدین معنا؛ یعنی بسته دانستن دست قدرت الهی در امور تکوینی، مورد تأیید شیعیان نیست و این عقاید کفر محسوب می‌شود.[۱۷۳] امام رضا در روایتی مشهور از کسانی که برای ائمه مقامی که حق آنان نیست، ادعا کند، بیزاری جسته و خلق و رزق و عبودیت را مخصوص خدای متعال دانستند.[۱۷۴]

اختلافات فرقه‌ای در کوفه و انتقال مکتب حدیثی شیعه به دیگر شهرها

با تلاش‌های فراوان صادقین تعداد شیعیان از جهت کمّی و کیفی رو به فزونی نهاد. پراکندگی جغرافیایی مناطق شیعی نیز از کوفه به قم، طبرستان، خراسان، بغداد ـ که مرکز حکومت و تازه تأسیس بود)، مصر، یمن و ... گسترش پیدا کرد. از زمان امام صادق گستردگی جغرافیایی مناطق شیعه‌نشین و افزون شدن تعداد شیعیان موجب تشکیل سازمان و گروهی به نام «وکالت»[۱۷۵] گردید که تشکیلاتی منسجم و منضبط داشت و امور مالی منصب امامت را سامان می‌داد.[۱۷۶]

کوفه، اما در این زمان، درگیر اختلافات فرقه‌ای فراوان شد. پس از شهادت امام صادق در میان شیعیان اختلافاتی پیش آمد و آنان در تعیین امام بعدی دچار سرگردانی شدند. پس از شهادت امام کاظم این اختلاف بیشتر شد. اغلب این فرقه‌ها در کوفه پدید می‌آمدند و ائمه را در حلّ اختلافات دچار مشکلات فراوان می‌نمود. گزارش‌هایی از مخالفت و سرزنش‌های امام جواد دربارهٔ غالیان این

۱۶۹. *دلائل الامامة*، ص۵۰۶؛ *الهدایة الکبری*، ص۳۵۹؛ *الغیبة* (طوسی)، ص۲۴۷.

۱۷۰. *بصائر الدرجات*، ص۲۸۹.

۱۷۱. *طرائف المقال*، ج۲، ص۳۵۸.

۱۷۲. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۶۱۵ ـ ۶۱۷، ش۵۸۷ و ۵۸۸.

۱۷۳. *الاعتقادات فی دین الامامیة*، ص۹۷.

۱۷۴. همان، ص۱۰۰.

۱۷۵. *الغیبة* (طوسی)، ص۳۴۶ـ۳۵۳.

۱۷۶. *تهذیب المقال*، ج۱، ص۱۳۲.

دوره، از جمله جعفربن واقد و هاشم‌بن أبی هاشم وجود دارد.[۱۷۷] حتی در روایتی آن حضرت به اسحاق انباری دستور کشتن دو تن از غلات به نام‌های ابوالسمهری وابن أبی‌زرقاء را صادر فرمود[۱۷۸]. در زمان امام هادی و امام عسکری علیهما السلام نیز غالیان فعالیت داشتند و آن دو امام بزرگوار در ادامهٔ فعالیت‌های ائمه پیشین با غالیان درگیر شدند. از مراکز فعالیت غلات این زمان، اطلاعات چندانی در دست نیست، ولی از بررسی القاب این افراد می‌توان دریافت که هم‌زمان با گسترش تشیع در ایران، و بویژه شهر قم و پدید آمدن محدثان بزرگ شیعی در این شهر، غالیانی نیز در آنجا ظهور کردند و همواره میان محدثان بزرگی همچون احمدبن محمدبن عیسی اشعری و غلات این شهر درگیری وجود داشت.

در اواخر این دوران و پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام کوفه مرکز تجمع گرایش‌های مختلف از همه نوع بود. بسیاری از شیعیان در کوفه و دیگر مناطق عراق سردرگم شده بودند و نمی‌دانستند چه باید کرد. سعدبن عبدالله اشعری پس از ذکر پانزده دسته در شیعه، پس از وفات امام حسن عسکری علیه السلام، دربارهٔ فرقهٔ پانزدهم می‌نویسد:

> این فرقه گفتند: ما نمی‌دانیم در این باره چه بگوییم و امر بر ما مشتبه شده است و نمی‌دانیم حسن بن علی علیه السلام فرزندی دارد یا نه؟ یا امامت از آن جعفر است یا محمد؟[۱۷۹]

بسیاری از این افراد به سایر فرق شیعی و غیر شیعی پیوستند و گروه بزرگی جعفر کذّاب را به عنوان امام به رسمیت می‌شناختند[۱۸۰]. به گفتهٔ نوبختی یکی از متکلمان کوفه به نام «علی الطاحن» از فرقهٔ طرفدار جعفربن علی حمایت کرد و خواهر فارس‌بن حاتم قزوینی نیز او را در این امر یاری داد[۱۸۱]. «جعفریه» سرسخت‌ترین مخالفان امامیه بوده و در میان شیعیان نیز هوادارانی داشتند، نمونهٔ آنها علی الطاحن و نیز علی‌بن حسن‌بن فضال است که از فطحی‌مذهبان بود و در ادامه به امامت جعفر معتقد شد[۱۸۲].

در این هنگام، مدرسهٔ حدیثی کوفه رو به زوال نهاده و بسیاری از محدثان مشهور آن به قم و بغداد منتقل شده بودند، و به تدریج، مکاتب حدیثی قم و بغداد نیز پا به عرصهٔ وجود گذارد و شیعیان این مناطق در کنار شیعیان کوفه به نقل حدیث و تفقّه در روایات پرداختند.

کتابنامه

- *أصل الشیعة وأصولها*، کاشف الغطاء (م ۱۳۷۳ ق)، به کوشش: علاء آل‌جعفر، مؤسسة الامام علی علیه السلام.
- *الإحتجاج*، احمد بن علی طبرسی (م ۵۴۸ق)، به کوشش: سید محمدباقر خرسان، النجف‌الأشرف: دارالنعمان للطباعة و النشر، ۱۳۸۶ق/ ۱۹۶۶م.

---

۱۷۷. *اختیار معرفة الرجال*، ج۲، ص۸۱۱، ش۱۰۱۲.

۱۷۸. همان، ج۲، ص۸۱۱، ش۱۰۱۳.

۱۷۹. *المقالات والفرق*، ص۱۱۵.

۱۸۰. *کمال الدین وتمام النعمة*، ص۵۵.

۱۸۱. *خاندان نوبختی*، ص۹۹.

۱۸۲. *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه* علیهم السلام، ص۵۷۳.

ـ *الأخبار الطوال*، ابن‌قتیبه دینوری (م ۲۸۲ق)، به کوشش: عبدالمنعم عامر، الدکتور جمال‌الدین الشیال، اول، داراِحیاء الکتب العربی ـ عیسی البابی الحلبی و ... ، منشورات شریف الرضی، ۱۹۶۰.

ـ *الإختصاص*، (المنسوب إلی) الشیخ المفید (م ۴۱۳ق)، به کوشش: علی أکبر الغفاری، السیدمحمود الزرندی، دوم، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

ـ *الارشاد*، محمدبن محمدبن نعمان مفید (م ۴۱۳ق)، به کوشش: مؤسسة آل‌البیت علیهم السلام، دوم، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

ـ *الإعتقادات فی دین الإمامیة*، محمد بن علی بن الحسین ابن‌بابویه (م ۳۸۱ق)، به کوشش: عصام عبدالسید، دوم، بیروت: دارالمفید للطباعة، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

ـ *الالفین فی إمامة أمیرالمؤمنین علی بن أبی‌طالب* علیه السلام، حسن بن یوسف حلی (م ۷۲۶ق)، الکویت: مکتبة الألفین، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.

ـ *الأم*، شافعی (م ۲۰۴ق)، دوم، دارالفکر، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

ـ *الأمالی*، محمدبن حسن طوسی (م ۴۶۰ق)، به کوشش: قسم الدراسات الإسلامیة ـ مؤسسة البعثة، اول، قم: دارالثقافة للطباعة و النشر و التوزیع، ۱۴۱۴.

ـ *الإمام الصادق* علیه السلام *و المذاهب الاربعه*، حیدر أسد (۱۹۱۱/ ۱۹۸۸م)، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۹۰ق/ ۱۹۶۹م.

ـ *الإمام جعفر الصادق* علیه السلام، عبدالحلیم جندی، به کوشش: محمد توفیق عویضة، القاهرة: المجلس الأعلی للشئون الإسلامیة ـ چاپخانه مطابع الأهرام التجاریة، ۱۳۹۷ق/ ۱۹۷۷م.

ـ *الایضاح*، فضل بن شاذان (م ۲۶۰ق)، به کوشش: سید جلال‌الدین حسینی ارموی، مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۶۳ش.

ـ *أنساب الأشراف*، بلاذری (م ۲۷۹ق)، به کوشش: شیخ محمدباقر محمودی، اول، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۳۹۴ق.

ـ *أوائل المقالات*، محمدبن محمدبن نعمان مفید (م ۴۱۳ق)، به کوشش: إبراهیم أنصاری، دوم، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

ـ *بحارالأنوار*، محمدباقر مجلسی (م ۱۱۱۱ق)، دوم، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.

ـ *بصائر الدرجات*، محمد بن حسن صفار (م ۲۹۰ق)، به کوشش: حاج میرزاحسن کوچه‌باغی، طهران: منشورات الأعلمی، چاپخانهٔ مطبعة الأحمدی، ۱۴۰۴ق/ ۱۳۶۲ش.

ـ *بلاغات النساء*، ابن‌طیفور (م ۳۸۰ق)، قم المقدسة: مکتبة بصیرتی.

ـ *تاج العروس*، زبیدی (م ۱۲۰۵ق)، به کوشش: علی شیری، بیروت: دارالفکر، ۴۱۴ق/ ۱۹۹۴م.

ـ *تاریخ آل زرارة*، أبو غالب زراری (م ۳۶۸ق)، به کوشش: موحد ابطحی اصفهانی، مطبعة ربانی ۱۳۹۹.

ـ *تاریخ ابن‌خلدون*، ابن‌خلدون (م ۸۰۸ق)، بیروت: داراِحیاء التراث العربی (بی‌تا).

ـ *تاريخ المذاهب الإسلاميه فى السياسه و العقائد و تاريخ المذاهب الفقهيه*، محمد ابو زهره، القاهره: دارالفكر العربى.
ـ *تاريخ بغداد*، خطيب بغدادى (م ۴۶۳ق)، به كوشش: مصطفى عبدالقادر عطا، اول، بيروت: دارالكتب العلمية، ۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۷م.
ـ *تاريخ تشيع در ايران (از آغاز تا قرن هفتم هجرى)*، رسول جعفريان (معاصر)، چاپ پنجم، چاپ و نشر سازمان تبليغات اسلامى، تابستان ۱۳۷۷ش.
ـ *تاريخ مدينة دمشق*، ابن‌عساكر (م ۵۷۱ق)، به كوشش: على شيرى، بيروت: دارالفكر، ۱۴۱۵.
ـ *تاريخ اليعقوبى*، أحمدبن أبى يعقوب يعقوبى (م ۲۸۴ق)، بيروت: دارصادر ـ قم: مؤسسهٔ نشر فرهنگ أهل‌بيت عليهم السلام.
ـ *تحرير الوسيله*، روح الله موسوى خمينى (م ۱۴۰۹ق)، قم: دارالكتب العلمية، اسماعيليان (بى‌تا).
ـ *تذكرة الحفاظ*، ذهبى (م ۷۴۸ق)، بيروت: دارإحياء التراث العربى.
ـ *تصحيح اعتقادات الإمامية*، محمدبن محمدبن نعمان مفيد (م ۴۱۳ق)، به كوشش: حسين درگاهى، دوم، بيروت: دارالمفيد، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.
ـ *تفسير مجمع البيان*، امين‌الاسلام فضل بن حسن طبرسى (م ۵۴۸ق)، به كوشش: لجنة من العلماء و المحققين، اول، بيروت: مؤسسة الأعلمى، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م.
ـ *تنزيه الأنبياء*، سيد مرتضى على بن الحسين الموسوى (م ۴۳۶ق)، دوم، دارالأضواء، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۹م.
ـ *تهذيب الأحكام*، محمدبن حسن طوسى (م ۴۶۰ق)، به كوشش: سيدحسن موسوى خرسان، دار سوم، طهران: الكتب الإسلامية ـ چاپخانهٔ خورشيد، ۱۳۶۴ش.
ـ *تهذيب الكمال*. مزّى (م ۷۴۲ق)، به كوشش: دكتور بشار عواد معروف، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۶ق/ ۱۹۸۵م.
ـ *تهذيب المقال فى تنقيح كتاب الرجال للنجاشى*، موحد ابطحى، اول، النجف: ۱۳۸۹ق ـ دوم، قم: ۱۴۱۷ق.
ـ *ثواب الأعمال*، محمدبن على بن الحسين ابن‌بابويه (م ۳۸۱ق)، به كوشش: سيدحسن خرسان، دوم، قم: منشورات الشريف الرضى، ۱۳۶۸ش.
ـ *جامع البيان*، ابن‌جرير طبرى (م ۳۱۰ق)، تقديم: الشيخ خليل الميس، ضبط و توثيق و تخريج: صدقى جميل العطار، بيروت: دارالفكر، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۵م.
ـ *الجرح والتعديل*، رازى (م ۳۲۷ق)، اول، بيروت: دارإحياء التراث العربى، چاپخانه مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية ـ اول، بحيدر آباد الدكن: ۱۳۷۱ق/ ۱۹۵۲م.
ـ *حصر الاجتهاد*، آقابزرگ طهرانى (م ۱۳۸۹ق)، به كوشش: محمدعلى الانصارى، قم: مطبعة الخيام، ۱۴۰۱ق.

ـ *حیات فکری و سیاسی امامان شیعه* علیهم السلام رسول جعفریان (معاصر)، چاپ پنجم، قم: انتشارات انصاریان، بهار ۱۳۸۱.
ـ *خاندان نوبختی*، عباس اقبال آشتیانی، (معاصر)، کتابخانهٔ طهوری، ۱۳۵۷.
ـ *خلاصة الأقوال*، حسن بن یوسف حلی (م ۷۲۶ق)، به کوشش: شیخ جواد قیومی، اول، مؤسسهٔ نشر الفقاهة، چاپخانهٔ مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۷.
ـ *الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة*، سیدعلی خان (م ۱۱۲۰ق)، دوم، قم: منشورات مکتبة بصیرتی، ۱۳۹۷.
ـ *دلائل الامامة*، محمدبن جریربن رستم طبری (الشیعی) (م ق ۴ق)، به کوشش: قسم الدراسات الإسلامیة، اول، قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۳.
ـ *رجال ابن‌الغضائری*، احمد بن حسین ابن‌غضائری، به کوشش: سید محمدرضا جلالی حسینی، اول، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ق/ ۱۳۸۰ش.
ـ *رجال ابن‌داود*، ابن‌داوود حلی (م ۷۴۰ق)، به کوشش: سید محمدصادق بحرالعلوم، النجف الأشرف: منشورات مطبعة الحیدریة، قم: منشورات الرضی، ۱۳۹۲ق/ ۱۹۷۲م.
ـ *رجال الخاقانی*، علی خاقانی (م ۱۳۳۴ق)، سید محمدصادق بحرالعلوم، دوم، مرکز نشر مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۰۴.
ـ *رجال الطوسی*، محمد بن حسن طوسی (م ۴۶۰ق)، به کوشش: جواد قیومی اصفهانی، چاپ اوّل، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۵.
ـ *روضة الواعظین*، فتال نیشابوری (م ۵۰۸ق)، مقدمه: سید محمدمهدی خرسان، قم: منشورات الرضی، (بی‌تا).
ـ *السنن الکبری*، بیهقی، ابوبکر احمدبن الحسین بن علی (م ۴۵۸ق)، دارالفکر.
ـ *سنت و بدعت در اذان از دیدگاه روایات و فقه اهل تسنن*، سید محمدرضا یزدی مدرسی.
ـ *سنن ابن‌ماجة*، ابن‌ماجه قزوینی (م ۲۷۳ق)، به کوشش: محمد فؤاد عبدالباقی، دارالفکر (بی‌تا).
ـ *سنن النسائی*، نسائی (م ۳۰۳ق)، اول، بیروت: دارالفکر، ۱۳۴۸ق/ ۱۹۳۰م.
ـ *سیر أعلام النبلاء*، ذهبی (م ۷۴۸ق)، به کوشش: شعیب الأرنؤوط، حسین الأسد، الطبعة نهم، بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۳م.
ـ *الشافی فی الامامة*، سید مرتضی علی بن الحسین الموسوی (م ۴۳۶ق)، دوم، قم: مؤسسة إسماعیلیان، ۱۴۱۰.
ـ *شبهة الغلو عند الشیعة*، عبدالرسول غفار، دارالرسول الاکرم، اول، بیروت: دارالمحجة، ۱۴۱۵ق.
ـ *شرح نهج‌البلاغة*، ابن أبی الحدید (م ۶۵۶ق)، به کوشش: محمد أبوالفضل إبراهیم، اول، دارإحیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۸ق/ ۱۹۵۹م.
ـ *الشیعة فی التاریخ*، عبدالرسول موسوی (معاصر)، اول، مکتبة مدبولی، ۲۰۰۲م.

ـ *الشیعة فی المیزان*، محمدجواد مغنیة (م ۱۴۰۰ق)، چهارم، بیروت: دارالتعارف، ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹م.
ـ *صحیح مسلم*، مسلم نیشابوری (م ۲۶۱ق)، بیروت: دارالفکر (بی‌تا).
ـ *الصوارم المهرقة فی جواب الصواعق المحرقة*، سید قاضی نورالله تستری (م ۱۰۱۹ق)، به کوشش: سید جلال‌الدین ارموی، تهران: چاپخانه نهضت، ۱۳۶۷.
ـ *ضحی الاسلام*، احمد امین مصری، اول: مطبعة الاعتماد، ۱۳۵۱ق/ ۱۹۳۳.
ـ *ضعفاء العقیلی*، عقیلی (م ۳۲۲ق)، به کوشش: دکتر عبدالمعطی أمین قلعجی، دوم، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸.
ـ *الطبقات الکبری*، محمد بن سعد ابن‌سعد (م ۲۳۰ق)، بیروت: دار صادر (بی‌تا).
ـ *طرائف المقال*، علی بروجردی، (م ۱۳۱۳ق)، به کوشش: سیدمهدی رجائی، اول، قم: مکتبة آیةالله العظمی مرعشی نجفی، چاپخانهٔ بهمن، ۱۴۱۰.
ـ *علل الشرائع*، محمدبن علی بن الحسین ابن‌بابویه (م ۳۸۱ق)، به کوشش: سید محمدصادق بحرالعلوم، النجف الأشرف: منشورات المکتبة الحیدریة و مطبعتها، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۶م.
ـ *علم الإمام*، محمدحسین مظفر (م ۱۳۸۱ق)، دوم، بیروت: دارالزهراء، ۱۴۰۲ق/ ۱۹۸۲م.
ـ *علوم حدیث* «داوری در باب تعارض آرای نجاشی و دیگر رجال‌شناسان متقدم شیعه»، دیاری بیدگلی، ۱۳۸۴، ش۳۵ و ۳۶.
ـ *عیون أخبار الرضا* علیه السلام، محمدبن علی بن الحسین ابن‌بابویه (م ۳۸۱ق)، به کوشش: شیخ حسین الأعلمی، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۴م.
ـ *الغارات*، إبراهیم بن محمد ثقفی (م ۲۸۳ق)، به کوشش: سید جلال‌الدین حسینی ارموی، طبع علی طریقة أوفست فی مطابع بهمن.
ـ *الغدیر*، امینی (م ۱۳۹۲ق)، به کوشش: الحاج حسن ایرانی ـ چهارم، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۳۹۷ق/ ۱۹۷۷م.
ـ *الغیبة*، محمدبن إبراهیم نعمانی (م ۳۸۰ق)، به کوشش: فارس حسون کریم، اول، قم: أنوارالهدی، ۱۴۲۲.
ـ *الغیبة*، محمدبن حسن طوسی (م ۴۶۰ق)، به کوشش: الشیخ عباداللہ الطهرانی، الشیخ علی أحمد ناصح، اول، قم: مؤسسة المعارف الإسلامیة ـ چاپخانهٔ بهمن، ۱۴۱۱.
ـ *فتح الباری*، ابن‌حجر عسقلانی (م ۸۵۲ق)، دوم، بیروت: دارالمعرفة.
ـ *فرائد الأصول*، مرتضی انصاری، (م ۱۲۸۱ق)، به کوشش: لجنة، تحقیق: تراث الشیخ الأعظم، اول، قم: مجمع الفکر الإسلامی، چاپخانهٔ باقری، ۱۴۱۹.
ـ *فرحة الغری*، سیدبن طاووس رضی الدین علی بن موسی (م ۶۶۴ق)، به کوشش: السید تحسین آل‌شبیب الموسوی، اول، مرکز الغدیر للدراسات الإسلامیة، ۱۴۱۹ق/ ۱۹۹۸م.

ـ *الفرق بين الفرق*، عبدالقاهر بن طاهر بغدادی (م ۴۲۹ق)، به کوشش: محمد محی‌الدین عبدالحمید، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۱۱ق، ۱۹۹۰م.
ـ *الفصول المختارة*، محمدبن محمدبن نعمان مفید (م ۴۱۳ق)، به کوشش: سید میرعلی شریفی، دوم، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.
ـ *الفصول المهمة فی أصول الأئمة*، محمدبن الحسن حر عاملی (م ۱۱۰۴ق)، به کوشش: قائینی، اول، قم: مؤسسة معارف إسلامی إمام رضا ﷺ، ۱۴۱۸ق/ ۱۳۷۶ش.
ـ *الفكر الشيعي المبكر تعاليم الإمام محمد الباقر*، رزینهٔ ر. لالانی (معاصر)، اول، الطبعة العربية، دارالساقی بالاشتراک مع معهد الدراسات الاسلامية، ۲۰۰۴م.
ـ *الفوائد الرجالية*، بحرالعلوم (م ۱۲۱۲ق)، به کوشش: محمدصادق بحرالعلوم، حسین بحرالعلوم، اول، طهران: مكتبة الصادق، چاپخانهٔ آفتاب، ۱۳۶۳ش.
ـ *الفوائد الرجالية*، محمدباقر وحید بهبهانی (م ۱۲۰۵ق)، (بی جا).
ـ *الفهرست*، محمدبن حسن طوسی (م ۴۶۰ق)، به کوشش: جواد قیومی، اول، مؤسسة نشر الفقاهة، چاپخانهٔ مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۷.
ـ *فهرست ابن‌النديم*، ابن‌ندیم بغدادی (م ۴۳۸ق)، به کوشش: رضا تجدد (بی‌تا).
ـ *فهرست اسماء مصنّفی الشيعة المشتهر برجال النجاشی*، احمد بن علی نجاشی، به کوشش: سیدموسی شبیری زنجانی، پنجم، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۶.
ـ *قاموس الرجال*، محمد تقی تستری (معاصر)، اول، مؤسسهٔ النشر الإسلامی، ۱۴۱۹.
ـ *كامل الزيارات*، جعفر بن محمد ابن‌قولویه (م ۳۶۷ق)، به کوشش: جواد قیومی، اول، مؤسسهٔ نشر الفقاهة، چاپخانهٔ مؤسسهٔ النشر الإسلامی، ۱۴۱۷ق.
ـ *كامل الزيارات*، جعفر بن محمد ابن‌قولویه (م ۳۶۷ق)، به کوشش: جواد قیومی، اول، مؤسسة نشر الفقاهة، چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۷.
ـ *الكافی*، محمد بن یعقوب کلینی (م ۳۲۹ق)، به کوشش: علی‌اکبر غفاری، پنجم، طهران: دارالكتب الإسلامية ـ چاپخانهٔ حیدری، ۱۳۶۳ش.
ـ *الكامل فی ضعفاء الرجال*، ابن‌عدی (م ۳۶۵ق)، به کوشش: یحیی مختار غزاوی، سوم، بیروت: دارالفکر، محرم ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۸م.
ـ *كتاب المجروحين*، ابن‌حبان بُستی (م ۳۵۴ق)، به کوشش: محمود إبراهيم زاید، مکةالمكرمة: توزیع، دارالباز ـ عباس أحمدالباز، (بی‌تا).
ـ *كتاب سليم بن قيس*، سلیم بن قیس (م ق ۱)، تحقیق: محمدباقر أنصاری زنجانی (بی‌تا).
ـ *كشف الغمة*، ابن‌أبی الفتح اربلی (م ۶۹۳ق)، دوم، بیروت: دارالأضواء، ۱۴۰۵ق/ ۱۹۸۵م.
ـ *كليات فی علم الرجال*، جعفر سبحانی (معاصر)، سوم، مؤسسهٔ النشرالإسلامی، ۱۴۱۴.
ـ *لسان العرب*، ابن‌منظور (م ۷۱۱ق)، قم: نشر أدب الحوزة، محرم ۱۴۰۵.

ـ *لسان المیزان*، ابن‌حجر عسقلانی (م ۸۵۲ق)، دوم، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۳۹۰ق/ ۱۹۷۱م.
ـ *لغت‌نامه دهخدا*، علی‌اکبر دهخدا، زیر نظر: دکتر محمد معین (تا آذرماه ۱۳۴۵)، دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ دوم از دورهٔ جدید، مؤسسهٔ انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
ـ *اللهوف فی قتلی الطفوف*، سیدبن طاووس رضی‌الدین علی بن موسی (م ۶۶۴ق)، اول، قم: أنوارالهدی، ۱۴۱۷.
ـ *المجدی فی أنساب الطالبیین*، علی بن أبی الغنائم النسابة عمری، به کوشش: احمد مهدوی دامغانی، اول، قم: مکتبة آیةالله العظمی مرعشی نجفی، مطبعة سیدالشهداء علیه السلام، ۱۴۰۹ق.
ـ *مجمع البحرین*، فخرالدین طریحی (م ۱۰۸۵ق)، به کوشش: سیداحمد الحسینی، دوم، مکتب النشر الثقافة الإسلامیة، ۱۴۰۸ق/ ۱۳۶۷ش.
ـ *مستطرفات السرائر*، ابن‌إدریس حلی (م ۵۹۸ق)، به کوشش: لجنة التحقیق، دوم، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، (بی‌تا).
ـ *مسند احمد*، أحمد ابن‌حنبل (م ۲۴۱ق)، بیروت: دار صادر (بی‌تا).
ـ *مطالب السؤول فی مناقب آل‌الرسول* صلی الله علیه و آله، محمد بن طلحة شافعی (م ۶۵۲ق)، به کوشش: ماجد بن أحمد العطیة، بیروت: مؤسسة أم القری، ۱۴۲۰ق.
ـ *معالم العلماء*، ابن‌شهر آشوب، (م ۵۸۸ق)، قم: (بی‌تا).
ـ *معانی الأخبار*، محمد بن علی بن الحسین ابن‌بابویه (م ۳۸۱ق)، به کوشش: علی‌اکبر غفاری، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۳۷۹ق/ ۱۳۳۸ش.
ـ *معجم البلدان*، حموی (م ۶۲۶ق)، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹ق/ ۱۹۷۹م.
ـ *معجم رجال الحدیث وتفصیل طبقاة الرواة*، خویی (م ۱۴۱۱ق)، پنجم: ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۲م.
ـ *مقاتل الطالبیین*، ابوالفرج اصفهانی (م ۳۵۶ق)، به کوشش: کاظم المظفر، دوم، النجف الأشرف: المکتبة الحیدریة و مطبعتها، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م.
ـ *مقالات الإسلامیین واختلاف المصلّین*، علی بن اسماعیل اشعری (م ۳۲۴ ق)، به کوشش: هلموت ریتر، سوم، جمعیة المستشرقین الألمانیة، ۱۹۸۰م.
ـ *مقتل الحسین* علیه السلام، ابومخنف ازدی، (م ۱۵۷ق)، به کوشش: حسین الغفاری، قم: مطبعة العلمیة، ۱۳۹۸.
ـ *مقتل الحسین* علیه السلام، به کوشش: حسین الغفاری، قم: مطبعة العلمیة، ۱۳۹۸.
ـ *مقدمه‌ای بر فقه شیعه (کلیات و کتابشناسی)*، سیدحسین مدرسی طباطبایی (معاصر)، مترجم: محمدآصف فکرت، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۸.
ـ *مکتب در فرایند تکامل*، سیدحسین مدرسی طباطبایی (معاصر)، ترجمه: هاشم ایزدپناه، دوم، (بی‌جا) ۱۳۷۵.
ـ *المسائل العکبریة*، محمد بن محمدبن نعمان مفید (م ۴۱۳ق)، به کوشش: علی‌اکبر إلهی خراسانی، دوم، بیروت: دارالمفید، ۱۴۱۴ق/ ۱۹۹۳م.

ـ *المصنف*، ابن أبی شیبهٔ کوفی (م ۲۳۵ق)، به کوشش: سعید اللحام، اول، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۹ق/ ۱۹۸۹م.
ـ *المقالات والفرق*، سعدبن عبدالله اشعری (م ۳۰۱ ق)، به کوشش: دکتر محمدجواد مشکور، طهران: مؤسسه مطبوعاتی عطائی، ۱۹۶۳م.
ـ *الملل والنحل*، شهرستانی (م ۵۴۸ق)، به کوشش: محمد سید کیلانی، بیروت: دارالمعرفة.
ـ *من لا یحضره الفقیه*، محمد بن علی بن الحسین ابن‌بابویه (م ۳۸۱ق)، به کوشش: علی‌اکبر غفاری، مؤسسة النشر الإسلامی (بی‌تا).
ـ *مناقب آل أبی‌طالب*، ابن‌شهر آشوب (م ۵۸۸ق)، النجف الأشرف: المکتبة الحیدریة، ۱۳۷۶ق/ ۱۹۵۶م.
ـ *مواقف الشیعة*، احمدی میانجی (معاصر)، اول، مؤسسة النشر الإسلامی، رجب‌المرجب ۱۴۱۶.
ـ *موسوعة الإمام علی بن أبی‌طالب* ﷺ *فی الکتاب و السنة و التأریخ*، ری‌شهری، اول، دارالحدیث، ۱۴۲۱.
ـ *میراث مکتوب شیعه از سه قرن نخستین هجری*، سیدحسین مدرسی طباطبایی (معاصر)، دفتر اول، ترجمه: سیدعلی قرائی ـ رسول جعفریان، قم: کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۸۳ش.
ـ *میزان الاعتدال*، ذهبی (م ۷۴۸ق)، به کوشش: علی محمد البجاوی، اول، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۸۲ق/ ۱۹۶۳م.
ـ *النجاة فی القیامة*، علی بن میثم بحرانی، اول، قم: مجمع الفکر الإسلامی، ربیع‌الثانی، ۱۴۱۷ق.
ـ *نشأة التشیع و الشیعة*، سید محمدباقر صدر (م ۱۴۰۰ق)، به کوشش: الدکتور عبدالجبار شرارة، دوم، مرکز الغدیر للدرسات الاسلامیة، چاپخانه قدس، ۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۷م.
ـ *نشأة التشیع*، طالب خرسان (معاصر)، اول، انتشارات الشریف الرضی، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۱م.
ـ *نشأة الشیعة الإمامیة*، نبیلهٔ عبدالمنعم داوود (معاصر)، اول، بیروت: دارالمؤرخ العربی، ۱۴۱۵ق/ ۱۹۹۴م.
ـ *نظم درر السمطین فی فضائل المصطفی والمرتضی و البتول و السبطین*، محمدبن یوسف المدنی زرندی (م ۷۵۰ق)، اول: ۱۳۷۷ق/ ۱۹۵۸م.
ـ *نهج‌البلاغه* (خطب الإمام علی ﷺ)، به کوشش: شیخ محمد عبده، بیروت: دارالمعرفة (بی‌تا).
ـ *وسائل‌الشیعة (الإسلامیة)*، محمد بن الحسن حر عاملی (م ۱۱۰۴ق)، به کوشش: عبدالرحیم ربانی شیرازی، پنجم، بیروت: دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
ـ *وفیات الأئمة*، من علماء البحرین و القطیف (معاصر)، اول، بیروت: دارالبلاغة للطباعة و النشر و التوزیع.
ـ *وقعة صفین*، ابن‌مزاحم منقری، به کوشش: عبدالسلام محمد هارون، دوم، القاهرة: المؤسسة العربیة، چاپخانه المدنی ـ قم: منشورات مکتبة آیةالله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۳ق/ ۱۳۸۲ش.
ـ *الهدایة الکبری*، حسین بن حمدان خصیبی (م ۳۳۴ق)، چهارم، بیروت: مؤسسة البلاغ، ۱۴۱۱ق/ ۱۹۹۱م.